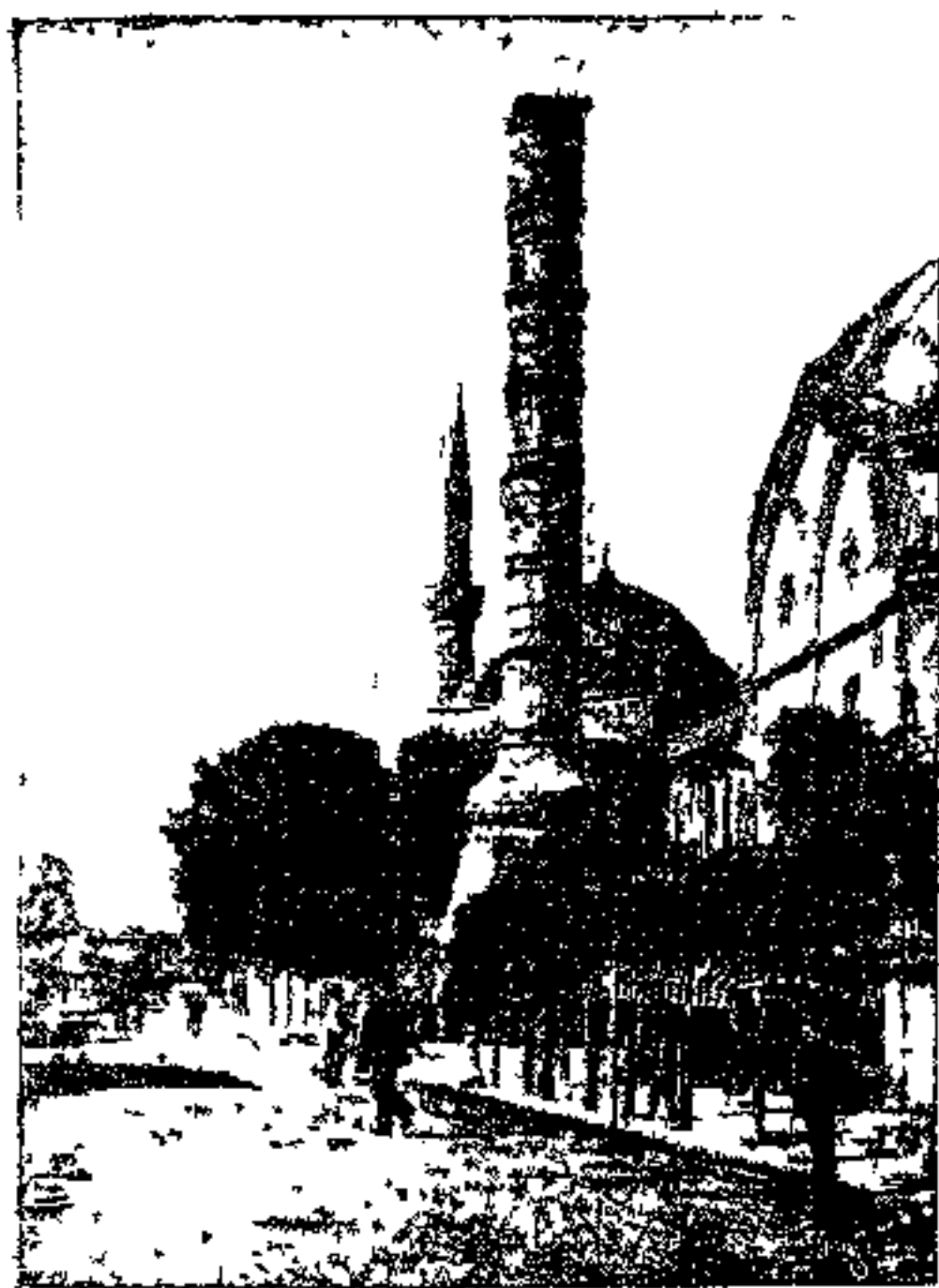


چارسوی کیر استانبول نیز از بازارهای عجیب دنیا است .
 آثار عتیقه — آثار عتیقه ترکیه از زمان قیصرهای قدیم روم مانده
 باشد در استانبول کم باقی مانده است . زیرا اختلالهای عظیمه آنها را محو
 نموده . چیزی که باقی مانده مشهورترین آنها عبارت از نچند چیز است : یکی
 جامع آیاصوفیه بزرگ ، و آیاصوفیه کوچک است که در زمانهای قیصرها
 کلیسا بودند و باز به جامع تحویل یافته اند . جوامع مذکور به سببی که از
 وقت فتح تا محال بار بار از زلزله ها و دیگر اسباب ها قسمها خراب شده و باز
 از طرف عثمانیان تعمیر گردیده از آثارهای قدیمه آن کمتر چیزی باقی مانده
 است . دیگر چیزی که از آثار قدیمه باقی مانده يك ستون چار رخ منشوری
 المشکلیست که آنرا (دیکلی طاش) مینامند و از طرف قاعده یعنی جای
 نشست آن بر زمین کلفت ، و هر چه بالا شده رفته است باریک میباشد .
 این ستون از يك یاره سنگ است و بقدر (۳۰) متر ارتفاع دارد ، و بخط
 (هبه رو غلیف) که از خطهای مصر قدیمست بعضی چیزها بر آن نوشته
 شده است ، و در قاعده آن تصاویر قیصر (تئودوسیوس) و رفقای او
 نقش شده . و محروف لاتینی و یونانی بعضی چیزها نوشته شده است .
 این ستون را (تئودوسیوس) مذکور از مصر آورده در اینجا برپا نموده .
 در پهلوئی آن يك ستون ماریج دیگر از مس که آنهم از آن زمانها مانده مس
 کوز است که از کمر شکسته نصف آن موجود است . در پهلوئی آن به تقلید
 ستون دیکلی طاش مذکور و همان شکل يك ستون دیگری از سنگ و چونه و
 وسایر روچ به امر (قسطنطین پور فیرو جنت) ساخته شده است . این
 ستونها در میدان سلطان احمد که به (آت میدان) معروفست برپا میباشند .
 دیگر چیزی که از آثار قدیمه باقی مانده (چنبرلی طاش) نام يك ستون نیست که
 که در محله شیکه بهمان نام معروفست برپا شده است . این ستون از سنگ



ستون مدکور (دینکی طاش)

سباق سرح است که بقدر عجا مترلندی دارد . ستون مدکور از طرف
 (قسطنطین) که اول باقی استانبولت از روم آورده در آنجا کر نموده است .
 بر این ستون در اوایل هیکل محسمه (آپولون) که گمبیه ارشمس باشد
 موجه بود قسطنطین این هیکل را محسمه خود میپداشت . بعد از آن
 (تئوسیسوس) هیکل خود را بر آن نهاد . در زمان قیصر (الکسین
 قوسوس) بسط صاعقه هیکل مدکور با سرستون خراب گردید . بار



[چندی طاش]

در زمان (مانوئل قومنوس) تعمیر شد، و بعوض هیکل بک صلیب بزرگ
 و آن وضع شد. مؤخر آن یک حریق سوخته از هم کفید، و برای نیفتادن
 آن ناچنرهای آهنین آراسته کرده اند که ارا نسب بدین اسم موسوم
 شده است. دیگر از آثار قدیمه دوسهرنج یعنی (آب انبار) بزرگ است
 که ارقدم برای جمع کردن آب در زیر زمین ساخته شده است. یکی از آن
 دوسهرنج (پین بر دیرك) بی هزارویک ستون نام دارد که در بنوقت آب

ندارد و سیاحتین از زینت های که برای فرو آمدن آن ساخته شده برای تماشا در آن مید را بند و صهرنج دیگر که (یره باتان) یعنی در زمین فرو رفته نام دارد تا حال با آب پر و مملو میباشد. پخته کاری این دو آب انبار خیلی عجیب است. دیگر چیزی یکه از آثار قدیمه باقی مانده سور استانبولست که بعضی جا های آن خراب و بعضی بر حال خود مانده است. این قلعه از طرف (قسططنین) اول بار بنا شده، و بازید فعات از طرف اخلاف او تعمیر و تجدید گردیده است. از طرف خشکه (۷) و از طرف دریا (۱۴) دروازه دارد. اکثر این دروازه ها تا بحال موجود است. غیر ازینها بعضی آثار خورد و ریزه دیگر نیز در خرابه زارهای سرایهای قیصرا گرچه هست ولی شایان تذکار نیست.

مکاتب، مدارس، کتبخانه ها — سلاطین عظام عثمانی در راه نشر علوم و معارف از قدیم الایام صرف سعی و عمت فرموده اند، و در پهلوی هر جا مشرفی که بنا کرده اند مدرسه های متعددی برای تحصیل و تعلیم علوم نیز ساخته اند، و برای معیشت و اقامت طلبه علوم عمارت ها بنیاد و وقفهای بسیاری برای آنها تخصیص نموده اند. سلطان محمدخان فاتح بعد از آنکه شهر را فتح کرده اند در اطراف جامعی که بنا نمودند مدرسه های متعددی ساختند که امروزه روز بصدها طلبه علوم در آن تحصیل علوم مشغولند. و غیر از آن بسی مدرسه های دیگر که از طرف دیگر سلاطین عظام و وزرا و کبرا ساخته شده است همه گی موجود و مورد تعمیر میباشند. و چون در این زمانها اوقاف آن مدرسه ها نسبت بر ایح آنوقت کافی و وافی مینمود. مسئله تدریس و تعلیم خیلی مکمل بود. یعنی همه علوم و فنونیکه در آنوقت معلوم بود حتی پایه طب و هندسه نیز در آن مدرسه ها تدریس و تعلیم میشد. عدد مدرسه ها نیکه درینوقت موجود است عبارت از (۱۶۴) مدرسه است.

مکتبهای اصول جدید از زمان چندمکان سلطان محمود خان آغاز
 بنیاد نهاده است و تا بوقت حاضر بسی ترقیات و کثرت در آن حاصلشده .
 عدد مکتبهای عالی و وجود هفده باب است که عبارت ازینهاست :

« دارالفنون ، مکتب ملکیه ، مکتب حقوق ، مکتب عالی نجارت ، مکتب
 فنون جریبه ، مکتب طبیه عسکریه ، مکتب مهندسه خانه بری ، مکتب بحریه ،
 دارالمعلمین ، مکتب نواب ، مکتب صنایع نفیسه ، مکتب هند سه ملکیه ،
 مکتب طبیه ملکیه ، مکتب بیطاریه ملکیه ، مکتب عالی بحریه ، مکتب کپتان
 بحریه ، مکتب عالی زراعت . »

غیر ازین (مکاتب عالیه) متعدد مکتبهای (اعدادی) که درجه دوم
 است و بعد از تحصیل در آنها بمکاتب عالیه دخول میسر میشود نیز در استانبول
 وجود است که مکتب سلطانی ، و مکتب دارالشفقه ، و مکتب نمونه ترقی
 و مکتب عشیرت و غیره از آن جمله است .

عدد مکاتب رشديه که درجه سوم است و بعد از تحصیل در آنها بمکاتب
 اعدادیه دخول می یابند از سی باب بیشتر است .

عدد مکاتب ابتدائیه بقدر سه صد باب مکتب می آید ، و برای دختران
 نیز زیاده از بیست باب مکتب وجود است . و غیر ازین مکتبها که سرکا
 ریست بقدر چهل پنجاه باب مکتبهای خصوصی نیز موجود است که از باب
 عرفان آرا باز کرده اند ، و الحاصل در پایتخت سلطنت سنیه عثمانیه زیاده
 ده بر (۵۵۰) باب مکاتب رسمیه عمومیه موجود است که همه کی در زیر
 دیده بانی و نگرانی نظارت جلیله معارف میباشد . و غیر ازینها بسیار
 مکتبهای روم ، و ارمنی و یهودی ، و مردم فرنگستانی نیز برای ذکور و
 امات موجود است .

عدد کتبخانه های عمومی (۴۵) عدد است که از آن جمله در کتب

خانہ های آياصوفيه ، و بايزيد ، و نورعماني ، و قانع ، و کچک پيلي بسي کتا بهای قلمی خوشخط و نسخ بادره ذيفيت موجود است ، این کتا بهخانه هزار يادہ از هفتاد هزار کتاب دارد . دو از ده هزار عدد کتاب های نفيسه و بادره شيک در کتبخانه سرای همايون که موزه خانہ دران میباشد داخل احتساب نيست .

عدد مطبعه ها شيک در استانبول موجود است به (۹۵) عدد الخ ميشود . و بقدر (۴۵) اخبار يومی و هفته يی نشر ميشود . « موزه خانه » توباز شده است ، و موز خوب وسعت و توانگري پيدا نکرده ، و صد خانۀ استانبول خوب ترقي کرده است . از جمليات حايه تنهايت جمعيت طيبه موجود است .

خسته خانه ها و خيرانخانه ها غير از خسته خانه های مدد ملکی و عسکری دولتي بسي خسته خانه های ختموسي نيز موجود است . برای زنان و اطفال ، و فقران از خسته خانه های مددی درند . برای آوي ديوانگان نيز يك تدای خانۀ مدعلم و زرنگی موجود است . برای فقير ها و ساکين غير از (دارالعجزه) که يك بنای بسيار بزرگ است بسي فقير خانه ها و يتيم خانہ ها نيز موجود است .

خانقاه ها ، زاويه ها ، زير تهاه ها در استانبول بقدر سه صد باب خانقاه که به اصطلاح آنجا (تکيه) ميگویند موجود است . بزرگترين اين خانقاه ها خانقاه مرکز افندی ، خانقاه حضرت مولانا ابو فقير . ايشا در غلغلہ ، خانقاه قادري در طويخانه ، وغيره میباشد . [حتى يك خانقاه قادري در اسکدار ويکی در بکسر بيگي برای افغان نيز موجود است] . زيارت حضرت صحابی جليل ابو ايوب انصاری رضي الله عنه ، و ديگر بعضی اصحاب اوليا و بزرگان واعتراف در هر طرف استانبول پديدار

است که در پیش هر يك از این زیارتگاه ها جامع و تکیه و زاریه موجود است .
 بعد از ابو الفتح سلطان محمد خان غازی که استانبول پایتخت آنجا شده همه
 سلاطین عظام عثمانیه و افراد خاندان شان در تر به های مخصوصه خود
 شان در استانبول مدفون میباشند .

فابریکها . دستگاه ها ، صنایع — در استانبول بنام (ترسانه
 عامره) فابریکهای مکمل کشتی سازی موجود است که هر گونه دستگاه
 ها و حوضها و آلات و ادوات مکمل را مالک است . درین فابریکها هر
 نوع سفین تعمیر و ترمیم حتی سرازنوم ساخته میشود . این ترسانه در
 مخایج در سماده کائست که سفاین حریره دولتی نیز در آنجا اقامت دارند .
 دیگر فابریکهای طویخانه عامره است که بر سه قسم منقسمست یکی فابریک
 طوپ ، یکی فابریک تفنگ ، یکی فابریک قورنداق . درین فابریکها هر نوع اسلحه
 خفیه ناریه و اسلحه ثقیله ناریه ساخته میشود . و نیز در « دماغه زیتون » یک
 فابریک مکمل ریخته گری ، و اسلحه جارحه سازی ، و گنجه های بزرگ
 طوپساری موجود است . در (مقری کوی) فابریک های بار و دیدود ،
 و دود دار موجود است . در (قرق افاج) نام موضع یک فابریک کارتوس
 سازی نیز میباشد . در جوار محله [ایوب] فابریک هایون (فس یعنی کلاه
 و منسوجات یعنی بافنده گری) با آلات جسم و مکمل جدیده موجود است
 که فس یعنی کلاه رومی ، و ماهوت سلطانی ، و قماش عبا ، و قماش پشمی
 بیک و درب ماسد و قانیله ، و کمر پیچ ، و جوراب ، و قالین ، و کلم دران
 ساخته میشود . در [بکفوز] یک فابریک چرم سازی ، در قبان دقیق
 نام موضع یک فابریک بزرگ آردکشی و نان پزی موجود است . در
 (هرکه) نام جایی که در گذرگاه خط راه آهن اناطولی واقعست (هرکه
 فابریک هایونی) موجود است که قماشهای متعلق مفر و شات و ملبوسات

ايريشمی ونخی وپشمی آن بسیار نفيس و اعلا میباشد ، علی الخصوص
قالينهای آن بسیار شهرت دارد . از (فابريك چینی سازی هایونى)
اوانی و ضر و فيكه میبراید ، و کارهای نجاری که از [مکتب صنایع]
بوجود می آید چشم هر بیننده را پنجه د جلب میکند .

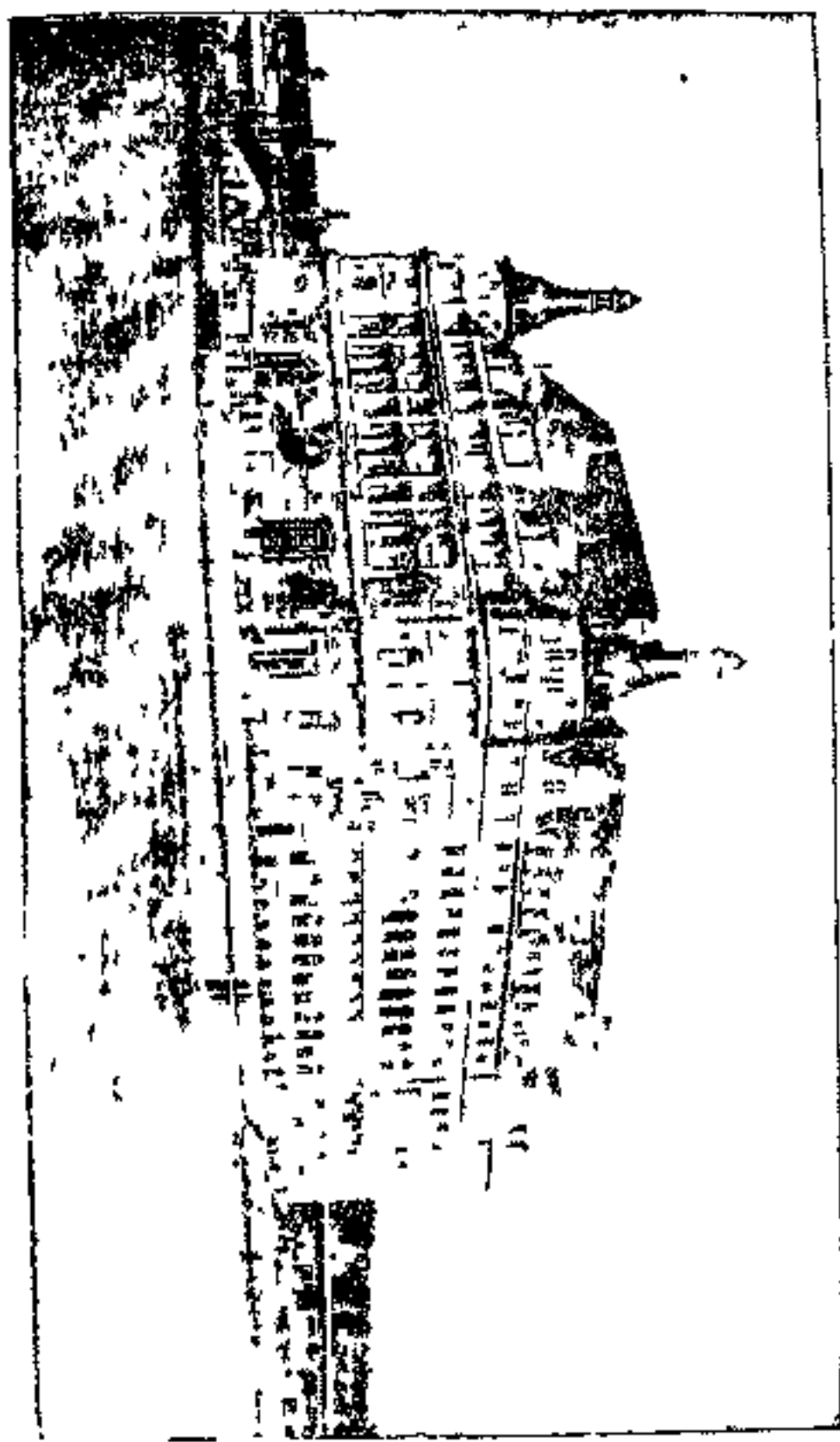
این فابريكها ئيکه ذکر شده همه سرکاری و ميري بود . حالا شرکتهای
فابريكهای اهالی بیان میکنیم : اگرچه عدد اینگونه فابريكهای شرکتی
کمست ولی روز بروز در افزونیست . در دو طرف ساحلهای خلیج ، و
سواحل بوغاز ایچی ، و بيوك اطه آسیا های بخاری ، در « جبالی » نام
و وضع فابريك بزرگ سبگريت سازی که [۱۵۰۰۰] نفر زن و مر آن
کار میکنند . [شرکت خیریه] برای واپو های که در بوغاز بسیر و فر
انداخته است يك « تعمیرخانه کشتی » در « خاصکوی » نام و وضع دارد .
در [ایاقپو] نام و وضع ساحل خلیج يك کارگاه (استمبو ط) سازی .
کارگاه تعمیرخانه شرکت راه آهن اوروپا در ریدی قله نام موضع ، و ایضاً
از شرکت راه آهن اناطولی در « حیدر پاشا » نام موقع نیز از فابريكهای
معتبر شمرده میشود . در « باشا باشی » نام موقع يك فابريك شیشه سازی ،
و در بکفوز و قرق اغاج فابريك بسیار بزرگ کره میت و طوغله . در آ
خور قپو ، و قباطاش فابريكهای بزرگ ارته کشتی ، و فابريك شمع ریزی ،
و کبريت سازی ، و نج سازی ، و ماشینهای موتور دار عطر کشتی ، و مسکرات
سازی ، و مقارنه سازی و غیره موجود دارد .

تجارت — استانبول بسببیکه در مابین آسیا و اوروپا بمنابۀ يك دروازه
میباشد از اثر و لازم بود که اهمیت تجاریه آن بسیار بزرگ میباشد . اما
چون از یکطرف راههای آهن روس تا محدود ایران و افغانستان دراز
گردید ، و از دیگر طرف کانال سویس باز شد ، و مردمان اناطولی سرد است

با اروپا از دیگر راه‌ها تجارت باز کردند از آنرو تجارت استانبول نسبت به اهمیت و وقعش خیلی تدفی کرده است. اما با وجود آن باز هم استانبول یکن تجارتگاه بسیار بزرگ دنیا است. و چون درین وقت از یکطرف باره آهن تمام اروپا، و از دیگر طرف راه آهن آن با آسیا مربوط شده و راه آهن اناتول استعداد رسیدن را تا بغداد پیدا کرده اهمیت تجارت آن ضاعف شده است. در لیجان یعنی لنگرگاه استانبول هر روز بمصد ها کشتیهای بادی و واپو ها در حمل و نقل تجارت است. هفت هشت کمپنی شرکتهای دول مختلفه، واپورهای متعدد برای داک و نقل مردم مانرا به اطراف و اکناف عالم بکار انداخته اند.

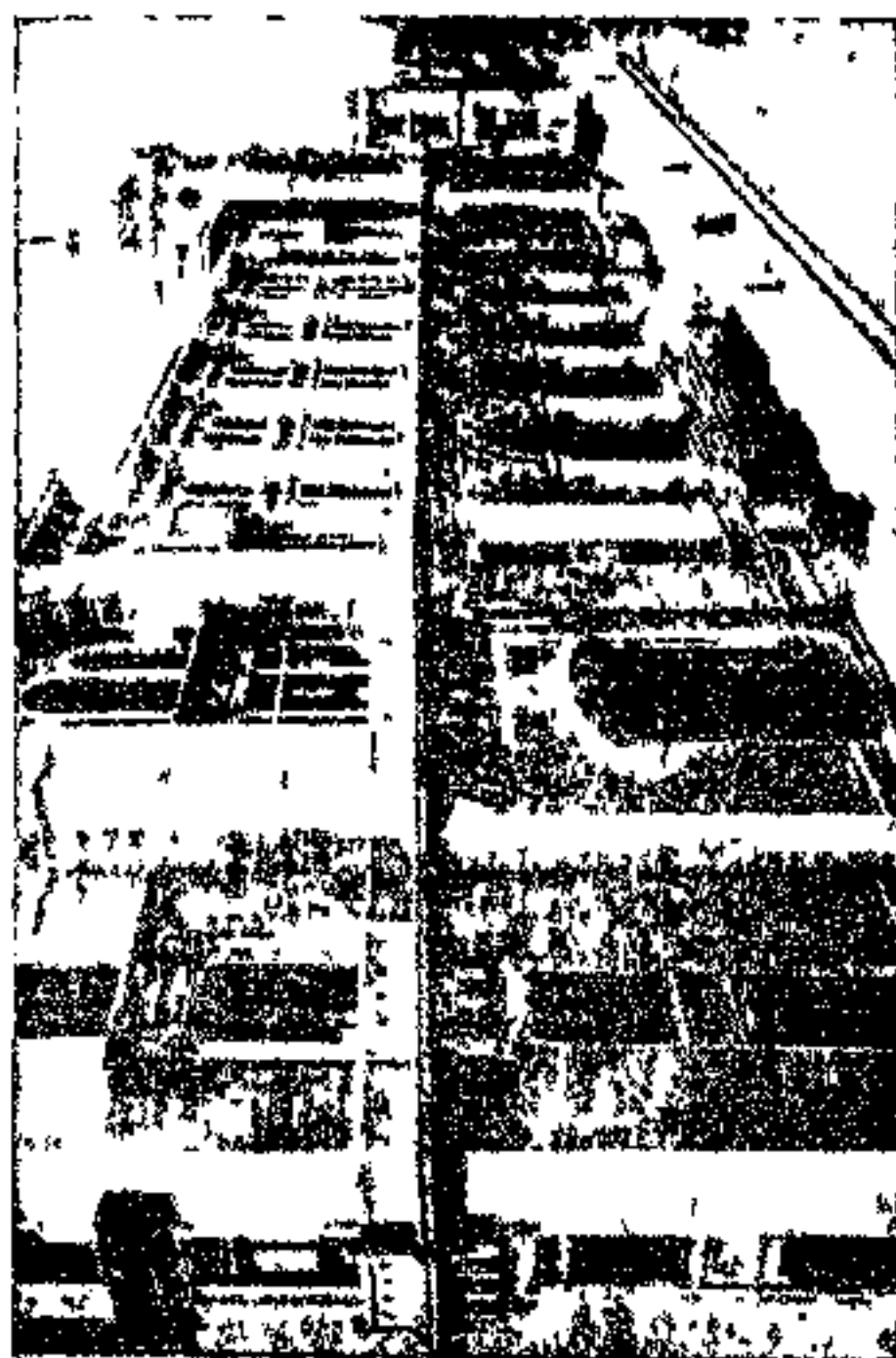
وسایط نقلیه و راهها — شهر شهر صفا تخمیر استانبول بسبب دریاهائی که در میان شهر درآمده و یک پارچه را از دیگر پارچه جدا نموده، و از خشکی نیز در مابین محله های شهر مسافت بعیده و قع شده لهذا بسی وسایط نقلیه بیک در هر ساعت و هر زمان اختلاط و ارتباط در مابین محله های شهر قائم بدارد. وجود است از وسایط نقلیه بحر به سه شرکت واپور است که یکی ازین کمپنی ها در مابین محله (قباطاش) که در جهت اور و پاست. و (اسکدار) که در جهت آسیاست، و در مابین جسر و بوغاز ایچی یعنی درون آنا واپور های متعددی از صبح تا بشام در آن و هر زمان بکار انداخته که این کمپنی را (شرکت خیریه) می نامند. دوم کمپنی خلیج است که آن از جسر تا محله (انوب) و (خاکوی) واپورها بکار انداخته که همه در مابین دو ساحل خلیج طولاً و عرضاً وسایط اختلاط را تأمین میکند که این کمپنی را (شرکت خلیج) می گویند سوم کمپنی ایست که در ساحل بحر مرمره و جزیره های شهر واپورها بکار انداخته که آنرا (شرکت مخصوصه) می نامند. وسایط اختلاط پریه که در خشکی محله را با هم دیگر وصل نموده

از بقع از است : در مابین (بیگ اوغلی و) و (غلطه) يك تونل یعنی نقب زیر
 زمینی ایست که در آن يك خط راه آهنی کشیده شده است که و اعون هارا
 بواسطه ماشین بخار بارنجیر از یکسو به دیگر سو میکشند . و در هر ده دقیقه
 يك قطار از آن سو به این سو و یک قطار از این سو به آن سو در حرکت می افتد .



استاسیون راه آهن و جیلز پت (که به سوی بیگ اوغلی)

دیگر خطهای راه آهن تراموا است که یکی در طرف نفس استانبول و دیگری آن در جهت غلظه و بیگ اوغلی میباشد . خطی که در طرف استانبول است از جسر آغاز کرده از راه سرکه چی و آیاصوفیه به پایزیدو از آنجا تابه آقسرای میرود ، و از آنجا دو شعبه شده یکی به طوبقیو ، و دیگری به یدی قله منتهی میشود . دو خطی که در طرف غلظه و بیگ اوغلی میباشد یکی از جسر طرف غلظه آغاز کرده بر کنار ساحل بر طوبحماه و شکطاش تابه (اورته کوی) میرود . دیگر خط آن بار از غلظه آغاز کرده در راه بیگ عثمانی



مقطره حاره حانی داکچا به استانبول

بر تپه باشی و جاده بزرگ بیگ اوغلی تابه تقسیم و از انجا بدست چپ میل کرده تابه شیشلی منتهی میشود . دیگر از وسایط نقلیه اختلاطیه شمند و فریعی ریلهاست که یک خط راه آهن (از سرکه چی) نام محل آغاز کرده از راه بدی قله تابه (مقری کوی) و (ایستاقانوس) و از انجا تابه اورویامیرود . و دیگر از « حیدر پاشا » که در طرف آسیاست آغاز کرده تابه (قرن طو پراق)



پل حصه از منظر ادا خانگی در کجاء است بیوس : چی در - وست در کجاء تپ

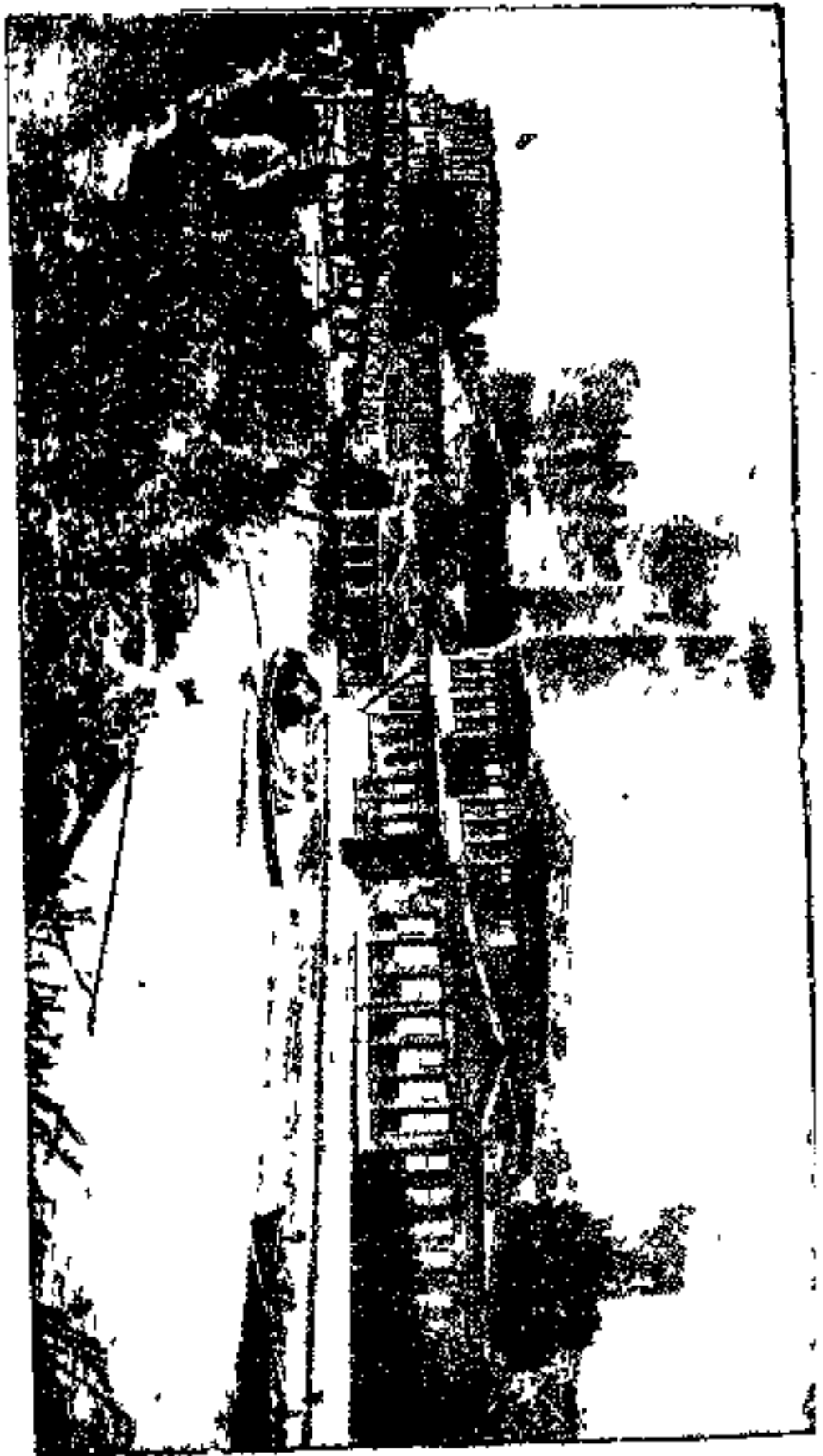
و (ارن کوی) و از انجانبه انطول، پرود، و غیر این وسایطی که بیان شد
هزارها صحرانه و اسب کراهی، و قایق و صدق، و استه بوط نیز در تنگ و دو
احتلاط محله هاست به دیگر، و اکخانه و تلگرافخانه استانبول نیز در امر
مخارات و مکاتبات خیلی اهمیت دارد.

سیر جاها و تفرجگاهها - باغچه های ملتی بسیار با صفای که برای سیرگاه
و تفره عمومی هر قوم و هر مذهب با چوکیها و یرها و مشروبات و سازنوار
و حیوانات یکی در تبه باشی و دیگرش در راه شیشلی که هر دو در بیگ او علی
میباشد، در راه کان یکی، و در بیو کدره، و بیگ یکیک که جمله سه عدد
میشود در بوغاز ایچی، و در چاملیجه اسکدار یکی، در قریب آت میدان که در
استانبول است یک عدد باغچه عمومی، و وجود است، اما اصل تفرجگاههای
استانبول در بعضی جاهای ضعیفی است که اکثر آنجاها پیشه زارها و چستانهای
جه بازار دار چشمه سار پر آبشار لطافت ساز است، مشهور ترین این
زهاگها کاغذخانه، چاملیجه، باغچه ناز، چمرانهای پر چشمه سار چر
یحی، و ولی افندی، گوکسو، و کوچوکسو، و کسانه صوبی، و قندق
صوبی، و چر چیر صوبی نام مواقع لطیفه بدستیر است.

آنها - آبی که در استانبول می آید یکچقد آب است که از دور جاها بواسطه
بندها آورده شده است، آب تقسیم، و حلقه لی، و قرق چشمه آنها نیست
که در نفس استانبول و غلطه و بیگ او علی دایم اجر یانست، یک آب دیگر
بواسطه یک کمپنی از تالاب (در قوس) با ناله این آورده شده است، و اگر
چه همین آبها خیلی شیرین و خوشگوار اند اما در اطراف شهر بعضی بعضیهای
آبهای خفیف و لطیف، و وجود است که اکثر کرا و اعباد در میان پینها آن
آبها را آورده اران میوشند.

محصولات زمینی - در اطراف استانبول و حتی در میان بعضی محلهها

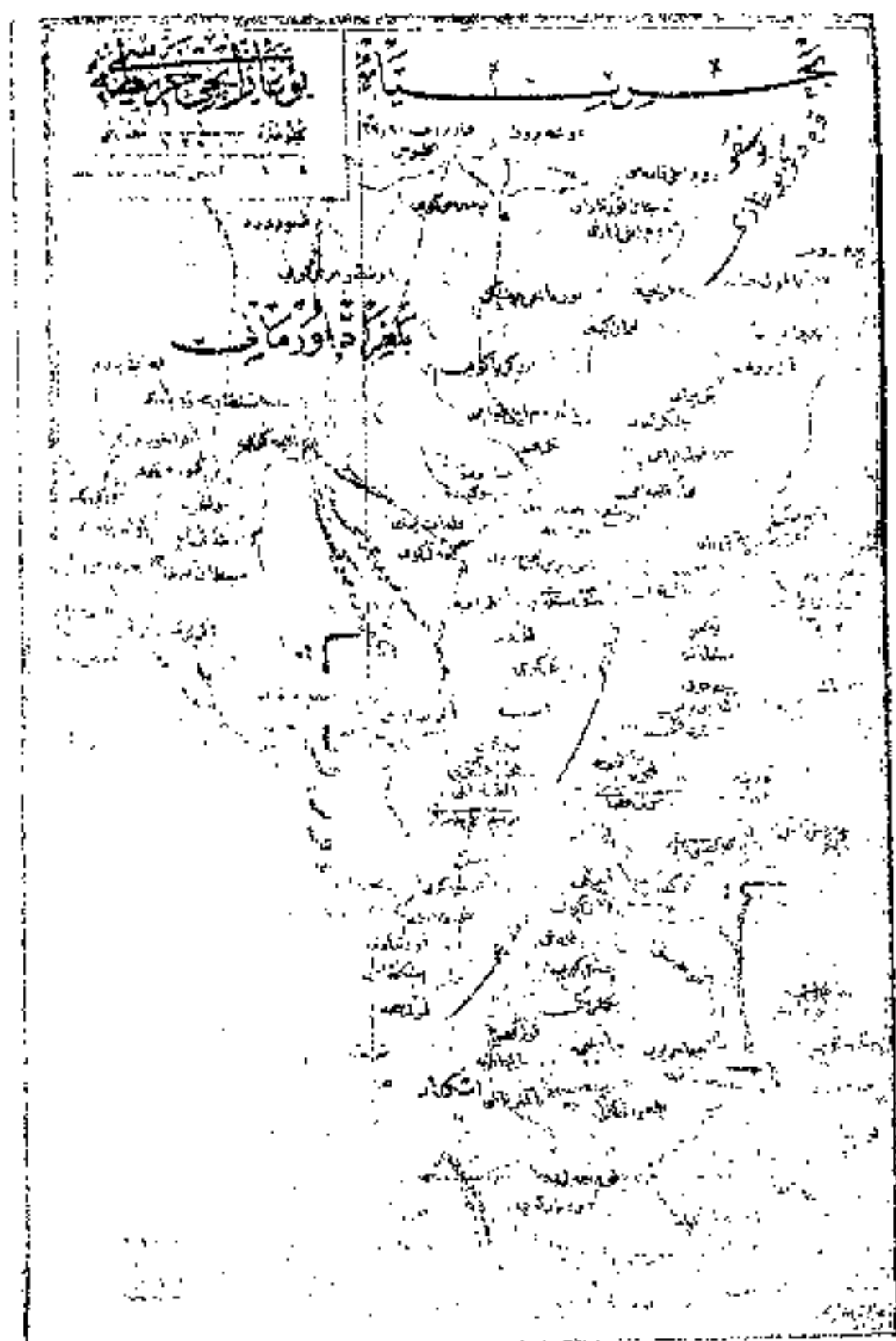
بسی باغچہ ہا و بیستانہا موجود است کہ اکثر انہا برای رسانیدن سبزی کاری و میوہ اینشہر عظیم خدمت میکنند . در اطراف و خود شہر (۷۰۰۰۰) آدم برای دفع احتیاجات سبزی کاری شہر مشغولند .



پل و صحنہ (کہ آکسو) ہونہ ہنگوہ آسٹریلیا شہر ت آسٹریلیا

اراضی استانبول برای دفع احتیاجات حیوانات مانند گندم و جو و غیره .
 کفایت نمیکند ، و حیوانات همه از بیرونهای آید . از ارومه ، همت را در باب
 دفع احتیاجات سبزی کاری و میوه این شهر حصر کرده اند . از جنس
 سبزی کاری : سه چار رقم کرم ، بر اصفه چند رقم کدو ، باقلی ، چند رقم
 فاصولیه ، پالک ، چند رقم طومانه ، بادبجان ، انگنار ، کره ویز ، چند
 چند رقم مرچ ، شلج ، چند رقم طورب ، خیار ، کاهو و سی سبزی
 کارهای دیگر در میرسد . ولی با وجود اینهم سبزی کاری استانبول به سر
 فیات رور مره کفایت نکرده است و ساحل بحر مرمره بزرگ آوردن سبزی
 کاری احتیاج می افتد . از جنس میوه : انگور ، چیلک [که در اینجا را
 اشتباری یاقوت زمینی میگویند] ، کلاس ، آلبالو ، ناله انحر ، پیس ،
 همه نوع آلو ، انار ، قیسی ، شفتالو ، توت ، خربوزه و هندوانه خیلی و فراست .
 حیوانات — در استانبول و اطراف آن برای دفع احتیاجات شیر ،
 و ماست ، و مسکه ، و پنیر و قیاق شهر . گاو و بز بسیار به و راینده
 میشود . صرفیات ماست و شیر در استانبول خیلی بسیار است . برای
 همراهی ها که تقریباً هفت هزار می رسد و برای ترامواها و سواری زاده از
 (۴۰۰۰) اسب پرورش می یابد . برای خوردن گوشت ، گوسفند
 و گاو از ولایتها می آید . مرغ خانه کبی ، خروس ، قاز ، مرغابی ، مرغ
 هندی . [که قبل مرغ میخوانندش] در هر خانه و هر دهه هم جوار استانبول
 پرورش می یابد . يك بازار مخصوصی که آنرا (طاوق بازار) میگویند
 مخصوص برای فروختن این نوع مرغانست . صرفیات تخم مرغ در سالی
 به پانزده مایون می رسد که تخم خود شهر کفایت نکرده از خارج آورده
 میشود . گوشت ماهی نیز برای خوردن مردم استانبول يك موقع مهمی
 دارد . بصددها نوع ماهی و ایستریدیه و میدیه و دیگر حیوانات بحری در
 دریای مرمره و آبسای بوسفور صید شده بخروار های آن در هر روز

مصرف میرسد. در جنگلهای همجواری استانبول کرک، کراز، روباه، خرگوش شکار میشود. در بعضی جاها در اول بهار خیلها خیلهای بونه می آید، و بقدر چند روزمانده از راه چنای قلعه بسوی افریقا میروند، دره و سم مذکور شکار بسیاری از بونه بوجود می آید.



نقشه آبهای بوسفور که بوغاز ایچی میگویند

احوال بوغاز استانبول - که آزا آبناي (بوسفور) نیز میگویند در جهت شمال شرقی شهر استانبول واقع شده . این بوغاز یعنی آبنا قطعه آبیاری از اوروپا جدا کننده ، و بحر سیاه را با بحر سرسره بهم آمیزانده يك آبناي سنگ و مار ییج در از یست که در از فی آن تقریباً (۲۷) کیلومتر است .



منظره (روم ایلی حصار) نام موقع باصفادر آبناي بوسفور

تمکین جاهاى آن که در مابین (اناطولى حصار) و (روم ایل حصار) میاشد (۵۵۰) متر عرض دارد. در حد دماغه (سرای پروتی) و (حیدرآشا) بر آن به (۳۰۰۰) متر میرسد. این آبناحقیقنا از ضرائب طبیعت يك نمونه ایست زیرا در هر جاى که از طرف ساحل آسیا يك دماغه



منظره (بکتوز) ناموقع اصف در آسای بوشهر

و برآمده کئی حاصل شده باشد در مقابل آن در ساحل اوروپا يك كمانه و درآمده كئی پیدا شده باشد و یا آنکه اگر از طرف ساحل اوروپا يك برآمده كئی پیدا شده باشد در مقابل آن در ساحل آسیا يك درآمده كئی



تیره خانمهای استانبول در پیش روی قصرهای شان در آبهای بود-نور

حاصل شده . میباشد که به اینصورت این دماغه های برآمده و گماه آمده هفت حوضه بهم متصل تشکیل میدهد ، و آبنا را یک شکل مار پیچ بسیار عجیب و ظریفی میدهد . یک طرف این آبناب بحر سیاه ، و یکطرف آنرا بحر مرمره دور گرفته است . در بحر سیاه نهرهای بسیار بزرگی ، تند طونه ، دنیر ، دون ، فزل ازماتی ، سقاریه هم میریزد . و بسچی که نهر بند کور مانند یک حوضیست که بجز همین آبناب کور بد در رفتی ندارد . دبعد از نهرت و آبهای زیاد مانده را از همین آبناب بحر مرمره میریزاند که ازین سبب در یونان استانبول یک جریان دائمی موجود است . و در بعضی دماغه های این آبناب این جریان بصورت بسیار شدتانی دیده میشود . آبی که این آبناب از بحر سیاه گرفته در بحر مرمره میریزاند در هر ثابیه (۳۰۰۰۰) متر مکعب تخمین شده است . اما بمقابل نصف این مقدار از زیر آن جریان یک جریان مقابل دیگر را بعکس آن از بحر مرمره گرفته به بحر سیاه میریزاند . ساحل او رویای این آبناب درازی (۳۹) کیلومتر . و ساحل آسیای آن بدر ازئی (۳۸) کیلومتر است . عمیقترین محلات آن (۵۲) متر ، و عمق وسطی آن (۲۷) متر است . و در طرفه این یونان آبیه های مردین بسیار شیرینی مزین . و همه آن تپه ها نااعها و باغچه ها و قصر های دلشینی صفایر امن است . و کنارهای دریا از دو طرفه باعمار آنها و سا حاسرا هامستور است . برای محافظه این آبناب از دخول دشمن در زمان های قدیم در تنگترین جاهای آن ، و قلعه ساخته شده بود که قلعه طرف آسیای آنرا (اناطولی حصار) ، و قلعه طرف او رویای آنرا روم (ایلی حصار) میگویند . اناطولی حصار از زمانهای وندیکم مانده است که از عهد سلطان (یلدیرم بایزید) خان فتح شده و سر از نو تعمیر و ترسیم یافته است . روم ایلی حصار را سلطان (محمدخان فاتح) سر از نو خود بنا فرموده اند .

در وقت حاضر این حصارها چون بدر دماغا فظة بوغاز نمبخورد لهذا در مدخل بوغاز بمقابل همدیگر استحصکامهای بسیار مشین و مستحصکمی به اصول جدید با آلات ناریه عصر حاضر ساخته و آماده شده است .

احوال خلیج استانبول — که آنرا (شاخه طلا) ، و بقرا نسوی [قورون دور] میگویند عبارت از يك خلیج تنگ و دراز است که از یکطرف بانفس استانبول تا بحله ایوب و از دیگر طرف بانغاطه ، و ترسانه تا به خاصکوی عطا ط میباشد . این خلیج محفو ظنرین جاهای لیمان استانبولست . مدخل یعنی آغاز دهنه این خلیج در مابین دماغه (سرای برونی) و دماغه (طوپخانه) واقع شده ، و از آنجا رفته رفته رو بستگی گذاشته و عادتاً شکل يك شاخیرا پیدا کرده یکسر بسوی شمال غربی تمتد میشود . درازنی این خلیج تقریباً (۶) کیلو متر ، و بر آن در حد مدخل (۱۰۱۰) متر ، و در نزد جسر تنگ شده مابین هر دو جسر به [۹۰۰] متر میرسد ، و بعد از آن تا به ایستگاه ایوب خوب تنگ شده در مصب نهر کاغذخانه تقریباً به (۶۰) متر واصل میشود . بعد از آن نهر شیرین کاغذخانه که در منتهای آنست شروع نموده از میان يك چمنزار لطیفی که از جنت نشان میدهد جریان می یابد . درین چمنزار يك قصر بادشاهی و يك جامه شریف و يك باغچه بسیار مکملی موجود است . خوبی و نظرافت این خلیج مشهور اتام است که برای بعضی رسام های ماهر اروپا و بعضی شهر آ سرمایه قلم و مقال شده است .

جغرافیهون قدیم عرب خلیج استانبول را از بوغاز مراد کرده اند اما اصل خلیج همین است که ذکر شد .

اجمال احوال تاریخی

استانبول

(استانبول) در اول آغاز وجود یافتن بشکل يك قصبه کوچکی بنام [بیزانس] در دماغه که آنرا در سقوت (سرای برونی) میگویند بود وجود آمده است. این قصبه بیک روایت پیش از میلاد عیسی علیه السلام به (۶۶۸) سال از طرف «بیزانس» نام حکمدار یونان بنیاد نهاده شده مردم یونانی در آن اقامت پذیر گشته اند (تراکی) نام اقوامیکه در آنوقتها در آنسرزمینها اقامت داشتند اقامت پذیر گشتن این قوم اجنید ادرسا حلهای خودشان روانداخته بقصد خراب کردن قصبه مذکور اتفاق کرده هجوم نمودند. تراکیها اگرچه قصبه مذکوره را محاصره کردند، و بیزانس را کم مانده بود که امیر سازد ولی به تدبیر زن حکمدار مذکور که (فیدالیه) نام داشت قصبه (بیزانس) رهایی یافته بصورت يك جمهوریت کوچک مستقل يك حکومتی تشکیل یافت. حکمدار ایران [اسفنددار] که پسر (گشتاسب) بود در هنگامیکه از بوقاز استانبول گذر کرده بحاکم او روپا داخل شد این قصه را ضبط نموده بود. بعد از وفات او باز از دست ایران بدر رفته بود اما بعد از آن که از طرف (اکسرس) که عبارت از (شیرویه) باشد عسکر بدانطرف فرستاده شد سرار نوبتیر حکم ایران در آمده بعد از آنکه سردار (پاوسانیاس) اسپارته بی عساکر ایران را مغلوب نمود (بیرانس) را بر از حکومت ایران رها نموده بدولت اسپارته تابع ساخت. متعاقب آن (آلکیادی) نام سردار آتنه بی بر اسپارته بیان طالب آمده (بیرانس) نیز در زیر تا بیعت آتنه بیان در آمد. و بهیچنصورت پییار وقتها از يك اسارت دیگر اسارت در آمده آخر الامر از سر دمان خود بیزانس (تراسبول) نام يك شخصی خروج نموده استقلال خود

را پس بدست آورد و سر از نو بیک حکومت جمهوریه مستقله فرار یافت که در آنوقت (پرومئون) نام يك مجلسی داشتند که آن مجلس ادارهٔ حکومت را می نمود . پدواسکندر ماگدونی (قلیب) برای ضبط کردن این شهر اگرچه بسیار کوشش نمود ولی یزانیان با آنه میان اتفاق نموده مقابله نمودند و تشبثات او را عقیم مانندند . هنگامیکه (رومانیان) به اینطرفها به توسیع ممالک آغاز نهادند بسببی که یزانیان همیشه با آنها متفق بودند این قصبه را تا بسیار وقتها مستقل گذاشتند ، ولی بعد از این بعضی امتیازاتی به آنها داده شهر را ضبط نمودند ؛ و در وقت امپراطور (وسپاسیان) آن امتیازات نیز رفع گردیده رأساً در زیر حکم دولت روم درآمد . مؤخرآ در آشنای قرقه‌های داخلی از طرف امپراطور (سور) از بیخ و بن برکنده شده خراب گردید . بعد از مدتی از طرف پسر سور (آنطون) از اول بسیار بازینت تعمیر و معمور و آباد گردیده (آنطونیا) نام نهاده شد . در زمان (غالیان) نام امپراطور رومی بنابر هر سببی که بود سر از نو تخریب گردید اهالی آن سراسر به قتل عام رسید . اما بعد از آن باز اهالی خود آن که به اطراف پراکنده شده بود اتفاق کرده باز بنام (ایزائس) سر از نو آباد گردید . و بعد از آن از طرف اقوام (اسکیت) که از طرف بحر سیاه آمدند هم این قصبه و هم قصبه (خریسوبولیس) یعنی (اسکدار) تهب و غارت کرده شده بودند .

از امپراطورهای (روما) (قسطنطین بزرگ) و قسطنطین (لیچینوس) نام امپراطور اعلان محاربات نموده در جوار (ادرنه) او را مغلوب نمود (لیچینوس) مذکور به یزانیان که از اول با او متفق بودند التیاجارده ، و از آنجا به قصبه (خالکیدون) که در آنوقت (قاضی کوی) میگویند در گذشت . (قسطنطین بزرگ) عقب گیری (لیچینوس) را نموده یزانیان

را ضبط نمود، و موقع مذکور را بسیار پسندید و برای پایتخت ساختن آن بنیاد یکشهر بزرگی را در آن بنهاد. و از راه بحر سیاه و بحر سفید چوب و تخته و انواع سنگها و ستونها و هیكلها شيكه مقبول ترين و مصنوعيترين آثار هنديت بودند از شهرهای قدیم و مشهوری که در یونانستان و اطول بحر ابي زونهاد. بودند در اینجا جمع آورده يك شهر بسیار بزرگ و بازينتی عمارت نمود، و دیگر همه کار و اغنیای شهر روم را تشویق نموده به این شهر نقل داد. اول نام آنرا (نیاروما) یعنی رومی تو نهادند. و بعد از آنکه همین سوری را که حالا موجود است بر اطراف آن کشید نام آنرا به (قسطنطنیه و پولیس) تبدیل داد. رفته رفته این شهر آنقدر وسعت و زینت و معموریت پیدا کرد که از روم مهم برتری گرفت. سوره مذکور چند بار از زلزله ها و بحار به ها خراب گردیده باز از طرف اخلاف قسطنطنیه تعمیر و تجدید گردیده است. این واقعه شيكه شهر استانبول از حال قصبه یزانیسی برآمده بصورت يك شهر جسيمی تحویل یافت در سنه (۳۳۰) میلادی بوقوع آمده است. رسم افتتاح آن در (۱۱) هم ماهه می همان سال شده است که در آنوقت نصف اهالی آن نصرا و نصف دیگر آن بت پرست بودند. اما شهر در زمان قسطنطنیه سراسر خلاص نشده بود بلکه در زمان (قونستاس) که از (۳۳۷) تا به (۳۶۱) حکومت نموده تمام یافته است. و در زمان (والیس) نام امپراطور که از تاریخ (۳۶۴) تا به (۳۶۸) حکمرانی نموده يك بند بسیار بزرگی بنا نهاده آب بسیار و آفری بشهر آورده است که به اینصورت رونق و طراوت شهر دوبالا گردیده است. این شهر بزرگ در (بلغراد) است که بالای سیوکدره میباشد و از طرف سلطان سلیمان قانونی تعمیر و تجدید گردیده تا بحالا باقی میباشد. در تاریخ (۳۹۵) میلادی از طرف (ثئودوسیوس) دوم این شهر زیاده زینت و معموریت پیدا کرده بود.

در قرن ششم میلادی یک شورش و فساد عظیمی در شهر برپا شده
 شهر قسطنطنیه سراسر محترق و خراب گردید . باز از طرف امپراتور
 (یوستینیا نوس) سراز نو آباد گردیده که این امپراتور با شی ثانی استانبول
 شمرده میشود . اما بسیاری از تزیینات اولی آن محو گردیده بعد ازان
 رفته رفته شهر به تدنی رونهاده است . و از آنوقت تا بوقتی که بعد از نه قرن
 بدست عثمانیان می افتاد این شهر یک میدان اشتها را حوال نامردانه و وقایع
 مدهشته حکومت روما شده به بسیاری شرفی بسر آورده است .

در زمان حضرت (معاویه) در تاریخ (۴۸) هجری در زیر کمان افسرئی
 (سفیان بن عوف از دی) غزاة مسلمین شهر قسطنطنیه را بر آ و محراً
 محاصره کردند . در خارج سور شهر بقدر (۳۰۰۰۰) اهل اسلام شهید
 گردیدند که در میان آنها مانند حضرت (ابو ایوب انصاری) رضی الله
 عنه بسی اصحاب کرام نیز موجود بود . در زمان (یزید) بن معاویه نیز
 استانبول محاصره شده ، (سلیمان بن عبد الملك) در سنه (۹۸) هجری
 زیر کمان افسرئی (مسلمه) برادر خود نیز عسکر بر استانبول . عسکر
 سوق نموده است . از تاریخ (۸۶۵) میلادی تا تاریخ (۱۰۴۳) مذکور
 از اقوام شمالی (وارغ) نام یک قومی بدفعات بر قسطنطنیه مسلط گردیده
 امپراتور های بسیار دشواری از آنها خود را رهانیده توانسته اند . بعد
 از بنی امیه خواه دولت عباسیه و خواه دولت سلجوقیه بار بار بادولت
 روم محاربه ها کرده اند ، ولی در زمان یکی از پادشاهان قسطنطنیه از طرف اهل
 اسلام در زیر محاصره گرفته نشده است . در تاریخ (۱۲۰۳) میلادی
 (اهل صلیب) شهر را ضبط کرده بصورتیکه سنگ بر سنگ مانند از بیخ و
 بن خراب کرده اند . آثار عمران و تزییناتیکه ازین خرابی خلاص شده
 باشد نادر است . در سنه (۱۳۲۱) رومها باز شهر را بدست آوردند ،

ولی دولت روم در آنوقت بچنان حالی نبود که یرترین و تسمیر شهر مقتدر شود . بناءً علیه معموریت و آبادی قدیمه قسطنطنیه سراسر محو گردیده شهر بیک حال خرابه زاری درآمده بود .

درین اثناها بود که دولت عثمانیه در نزدیکی های قسطنطنیه اساس یکدولت متینی را بنیاد نهاده ، و به دارا فکه ممالک همجوار اناطولی خود را بدست آوردند به روم ایلی نیز گذر نموده اطراف وجوانب شهر مذکور را ضبط کردند و شهر را بیک حال محاصره طبیعی در آوردند . و امپراطور های روم بسلاطین عظام عثمانی بمدار او تعاضات مجبور گردیدند . در سنه (۷۹۷) هجری سلطان (یلدیز م بایزید) ، و در سنه (۸۲۲) سلطان (مراد) خان ثانی اگر چه شهر را محاصره کردند ولی فتح آن میسر نشد تا آنکه در تاریخ (۸۵۷) هجری سلطان (محمد) خان ثانی شهر را برآ و محراً محصوره کرده ناظریهای بسیدرجسیم نواحی اطراف حصار دیوار های شهر را کوبیدند گرفتند ، و از طرف آسیای بوسنور کشتیهای کوچکی را از راه بشکطاش و کاغذخانه برخشکه آورده در خلیج انداختند . و بشدت و هداکاری تمام از هر طرف هجوم بردند ، تا در روز (۲۰) جمادی الاخره سنه (۸۵۷) هجری و (۲۹) ماه می سنه (۱۴۵۳) میلادی عساکر شجاعت نشان عثمانیان (الله الله) کوبین ، از هر طرف شهر را فتح کرده داخل شدند .

اینست که از آن روز برای این شهر بیک دور جدیدی ، برگزیده است . پس نظریه این وقوعات مذکوره استانبول به روز گذرانیده است . دور و آن همانست که بنام (پراس) بیک حال فتنه بوجود آمده . دور دوم آن همانست که بنام (قسطنطنیه) پایتخت دوات روم ، گردیده . دور سوم آن همانست که بنام (استانبول) پایتخت دوات عثمانیه شده

است . پیش ازین بیان کرده بودیم که در اواخر دور دوم ، استاسوله بحال خرابی بود که دولت روم هم از وضعی که داشت بر آبادی آن مقتدر نبود . حقیقتاً همچنین است زیرا هنگامیکه عثمانیان در شهر درآمدند زمینها نیکو در داخل سور شهر بود قسم اعظم آنها حالی ، و یا معنی و برانه ها را حاوی بود . جاهای معمور و مسکون آن بسیار کم بود . غلطه ، اسکدار ، وقاضی کوی هر يك جدا جدا يك يك قصبه كوچكي بودند . بيگ اوغلی و دیگر محله های امروزی کشتزار یا چمنزار بودند . در بعضی جاهای بوغاز یکچنددی که بود آنها عبارت از کلبه های بعضی چوپانان و یا چپرئی بعضی دهقانان بود . از وقتیکه حضرت ابوالفتح سلطان محمد خان ثانی شهر را فتح کرد ازها نروزه به اتمار آن و سکونت دادن مردمان در آن صرف همت فرموده کلیسای (آياصويه) و هفت کلیسای دیگر را بمجامع تجویل دادند . و جامع فاتح را بنیاد نهادند . و جامع و مقام حضرت ابو ایوب انصاری رضی الله عنه را با جامع نیکوچریها . و قسم پاشا . و جامع شیخ بخاری را بساختن امر نمودند . از روز فتح این شهر را پایتخت اتخاذ کردند ، از آنرو امرا و کبرای دولت ، و از هر طرف ممالک اسلامیه قوج فوج مردمان در اینجا هجوم آورده در میان شهر خانه ها ساختند و محله ها تشکیل دادند . در کم مدت ، داخل سور نفس استانبول با آنها پر گردید ، و جوامع ، و مساجد ، و مدارس . و تکایا و عمارات رفته رفته افزونی گرفته شهر نسبت به اول بار بار زیاده تر آباد و معمور گردید . در اطراف غلطه که يك قصبه كوچكي بود محله های بيگ اوغلی ، و قسم پاشا ، و فندقلی ، و قباطاش ، و بتکطاش و دیگر محله ها تشکیل یافت . اطراف اسکدار ، وقاضی کوی وسعت پیدا کرده ، و در درون بوغاز قصرها و عمارتها ساخته شد ، روز بروز در رونق و شکوه آن افزونی پیدا شده رفته است ، این معموریت

از زمان فتح ناه ایتم از همت سعی و تشویق سلاطین عظام عثمانیه روز
 به روز ترقی کرده است که امروزه زوزقریه های دور دست شهر هر يك
 بدرجه يكيك شهر مستقلی در آمده و از كثرت عمارت كه يك بدیگر متصل
 گشته يك شهر جسم بسیار باشكوهی گردیده است . حتی بچشم خود می
 بینیم كه بعضی كشتزارها و چمنزارها روز بروز بخانهها و قصرها و عمارت
 پوشیده شده حال يك محله را میگیرد و بشهر ضم و الحاق میشود . چون
 پیش ازین چند بار این شهر از زلزله بمخسارتهای بسیاری گرفتار آمده از آنرو
 اكثر اهالی بساختن خانههای خود را از چوب و تخته رغبت کرده اند .
 حالا نكه اینستله موجب وقوع حریقهای مدهشی بی همدیگر شده است
 كه ازینسبب اهالی دایما به ضرورت زیان گرفتار آمده اند . پس هر گاه این
 بلای خانمانموز حریوی یعنی آتش گرفتن نمیبود استانبول نسبت به این حال
 حاضر خود بار بار زیاده تر وسعت و معموریت پیدا میکرد . حكومت
 سنیه از چندینست كه بضرر اینستله هوش کرده نظامنامه وضع نمود كه
 من بعد ازین هیچكس خانه چوبی و تخته پی نسازد و درینوقت هر قدر خانه سبك
 ساخته میشود همه از سنگ بنا مییابد و رفته رفته چنان معلوم میشود كه
 هیچ خانه چوبی باقی نماند .

حالا آمدم بروجه تسمیه (استانبول) : این اسم از كلمه رومی
 (ایستین پولین) تحریف شده (استانبول) گفته شده است ایستین پو
 لین در زبان رومی معنی (در شهر) یا (بشهر) را دربر میگیرد . این
 نام پیش از فتح استانبول از طرف عثمانیان ، در میان رومیان نیز زبازد
 بوده است . عربها (قسطنطنیه) میگویند . در زبان ادنی عثمانی نیز قسطنطیه
 استعمال میشود . بعضی كسان (اسلامبول) میویسند . استبا

§

در باب احوال جغرافی و تاریخی شهر مینوهر استانبول که لحظه بلخظه واپور مارا از ویمیلها دور می اندازد همینقدر معلوم است که بیان شد کافی بنظر می آید . حالاً باز بر سیاحت خود رجعت نمایم :

بعد از آنکه سعید بیگ را تا دم زینه مشایعت نمودم و ایش بحضور حضرت پدر آدم . فرمودند :

— فرزند ازین دالان چنان معلوم میشود که این واپور ما بسیار منظم باشد . زیرا دالان بهمانخانه بادشاهی که در آن بودیم نیز به سیم آرایش و زینت و وسعت این می آید .

گفتم - حقیقت همین است که حضرت پدر میفرمایند به این بزرگی و انتظام يك واپوری بجز واپورهای (سازری ما ریم) کبشی فرانسوی که دوسه سال پیش ازین به امر حضرت پدر برای تقدیم کردن کتاب به استانبول می آمدم و در یکی از آنها سوار شده بودم تا بحال بدیگر واپوری مانند این واپور تصادف نکرده ام .

فرمودند - هر چه باشد ، ما حالاً فکر کار خود را بکنیم . اول باید رفته قره خمد ا به بییم ، و از اسباب وضوی خود خاطر جمع شده باز به تدارك يك جای شویم که برای نمازهای نیشبئی من مساعد باشد . زیرا این واپو به آن واپور روسی نمیآید . سطح بام قره های آن واپور برای شغل عبادت من خیلی مساعد و موافق بود . حالاً آنکه بعوض سطح در اینجا دالان منظم آلافرنگه ایست که برای شغل نیشبئی من هیچ پدرد نمیخورد .

گفتم - حضرت پدر هیچ اندیشه نفرمایند قره ها همه اسباب استراحت را دارد . برنده های این دالان نیز برای شغل شب نیشبئی شان خیلی مساعد است .

فرمودند - برویم به بییم .

اینرا فرموده بر پا خواستند . بنده با وجودیکه هنوز بلد و آشنای این
 واپور نبودم ولی رنگ نداده رهمایی را در عهده گرفته به پیش اقدام و بر
 زینه سیک از پیش دالان بیابان فرومی آمد روانه شدم از حسن تصادف
 سر قرونی که تکتهای مارا گرفته بود بر زینه بالا میبند . نشان دادن قره
 خودمانرا به او فهمانیدم . (بفرمایند) گفته به پیش افتاد . از زینه که
 فرامدیم در یک دهلیز ناصفای طولانی خود را یافتیم که زمین آن باخته های
 روغشی بسیار پر قنای مفروش بود . و یک یک قالین کم عرض سرک داشته
 در وسط راهی که در دو طرف دهلیز است گسترده شده بود . طول این دهلیز
 تقریباً ده دوازده متر بود . و عرض آن از سه تا چهار متر میبود . در دو
 طرفه دیوارهای این دهلیز که همه از نخته های و غنای بسیار مجامعی ناصفایی
 بود دروازه های یک یک پله ای قرمه باره باشد که دروازه بودن آنها از
 دستگیرهای بلورین و نقره ای آبی که بر لوحه های کوچک چینی سفید سیاهی
 نقش شده و بر جبهه های هر دروازه نصب شده بودند . حتماً باشد . اگر
 این دستگیرها و این لوحه ها نباشد دروازه از دیوار است حتماً نبود . . .
 در وسط دهلیز به ترتیب منتظم به برابری هر دو قره یک یک و بر
 بسوز ناصفایی که برای آمدن مردم دو طرفه یعنی چهار عرض یک است گذاشته
 شده . و چهار چهره چه کیسهای بره تکیه داری که بر یک پایه بسته شده . و
 پایه آنها هم بر طرف که خواهش باشد دور به دور در پیش هر یک گذاشته
 شده بود . در مابین هر دو پیراهیکه بسته شده بود . برهنه قرار گرفته
 و مفروش بود . میرغا و چوآیم هم ثابت بودند یعنی از مابین خود بر
 داشته نمیشدند آخر این دهلیز دالان نندیک گولای پیدا کردیم و وسط
 آن گولای در دیوار یک آینه بزرگی بدیوار نصب شده که عکس دهلیز
 و کور به تمامه در آن انعکاس نموده است و مضره شریعی شانی پیدا کرد .

در پیش روی آینه يك ميز كول بدیوار چسبیده روی سنگ مس مری گذاشته شده بود . در دو طرفه این ميز آینه دار دو دروازه دیگری که از دروازه های قره های اطراف بزرگتر و په چنان دستگیرها و نشا نهابود باز میشد که ، سر دروازه یکی بر لوحه کلتی زرد بسیار باصفا این عباره که (مخصوص خانه هاست) نوشته شده بود و بر دروازه دیگر طرف ميز اشارت (غسلخانه ، ضرورتخانه) نوشته شده بود .

از زینة ۵ فرامدیم بدست راست گفته در واژه پنجمین قره را که
میر (۵) بران بود سر قرون مار عمده گفت :

— فرمائید قندیان ! اینست قره شما .

قره خیلی روشن و باصفا و ناست بقره واپور روسی بسیار قراحتره و حای خواب آن که دو کوچ فراح عقابیل هم دیگر گذاشته شده بود که با فرشها و تکه های بسیار پاك و سفید و لحافهای مخملین مانند بت داره فروش شاه بود . آینه بزرگی بدیوار نصب شده بود . میر روی سنگ مس در دو طبقه آن که بدیوار در زیر آینه چسبیده بود با آفتابه لگن چینی اعلازی که لگن آن تابلها در وسط میر روی نشست و آفتابه آن در په لوی آن جای فرو نشستن داشت مزین بود . دو گلاس و دو تنگ بلوری برای آب خوردن در دیواره طاقهای چونی تیکه گلاسه و تنگه دران فرو نشیند . موضوع بود . در طبقه دوم ميز يك پیپ آهنین سبز رنگ مجلای روغنی و يك آفتابه بزرگ دهن باز از همان جنس بهاده شده بود که در آفتابه آب نشست و شو و پیپ برای ریختن آب مسعمل لگن چینی را در آن مخصوص بود . از سقف يك شیشه بیضوی بسیار باصفائی از مابین دو بزرگ برنجی آویخته شده بود که اینهم عبارت از چراغ برقی برای روشنایی قره بود . سر قرون اینهارا یگان یگان به شات داده گفت :

— دیگر چیزی امیری دارید . یار خست شوم ؟
حضرت بدر فرمود : مکملست . رفته میته انید .
سر قروت که نامش (آلبرت) است سلام کرده بر آمد حضرت
بدر فرمودند :

— در انتظام قره ماهیچ گفته گو نیست . آهم بدرجه کافست . حالا اگر
یک جای گوشه برای شب خود یافتیم ذکر هیچ چیزی باقی نماند .
گفتم — انشاء الله به بسیار جاهای بسندیده طبع حضرت بدر بر
خواهیم خورد .

در واره قره خود را بند کرده و از زینه بالا آمده بر سطح واپور
آمدیم . در دو طرفه دالان تزه و هوا خه رتی بالائی درجه ول که در
آخر جلد دوم ذکر آن سبقت نمود دو بر ناه سر پوشیده . جود است که
بدر از فی خود دالان دراز شده رفته است . از هر دو طرف این نده ها
یکیک زینه کول هشت سر تبه بی . بام دالان سطح واپور بالا میشود . از
برنده دست چپ سر کوشش روی دالان که از یکطرف پانچ . های بز . کن
یکباره آینه دالان و از یکطرف با کتاره کنار بحر لطافتر سان محاط بود
براه افتاده تاه آخر دالان رسیدیم . از اینجا بدست . است دور حه رده
در آخر دنباله . اپور حه در را یافتیم که از یکطرف باد یوار دی . تجربه دالان
و از یکطرف بادیوار دنبال کشتی گرفته شده بود . در میان تاخت صقه . سند
شبهه دار چوبی بود که بادیوار کشتی مربوط و از سطح یکقدم بالا بود .
حضرت بدر فرمودند .

— اگر ذکر جایی بهتر ازین نیافتیم همین صغه خوب که شته تنهایی

بی مخلصیت .

ازین رهرو دنباله کشتی بدست راست دور خورده در برنده دیگر طرف

و ایور آمدیم که اینهم عیباً همان طول و عرض برنده آنطرف بود . ازین برنده نیزیک زینه دیگر مانند زینه آنطرف ، بام دالان بالا برآمده بود . از همین زینه بر بام دالان بالا شدیم . این بام بدرجه خوش فضا و باصفایی بود که بدلهایك نشاط بی اندازه هم ببخشید . دائراً مدار این بام بسیار بلند باصفادایك كثرة بسیار ، كه لی احاطه نموده بود . چند عدد كه چهای چوخی ثابت غیر متحرك در بعضی اطراف بام موضوع بود . این بام طبقه ششم و اوور است که طبقه آخرین بنیاد آن ؛ و این بام حده نتهای آنست . گفتم - این بام هم خیلی تنها و باصفاست . علی الحصر ص در وقتی که حضرت پدر بکار دارند در سجاها بجز موج هوای نسیمی دیگر هیچ کسی در گردش نخواهد بود .

فرمودند - بلی ، حالا خاطر جمع شدیم . جاها بسیار است . در سوقت و اوور ما دماغه (سرای رونی) را دور کرده و بدست راست نفس استانبول را و بدست چپ جهت آسیارا گرفته در بحر صرصره از پیشگاه حدود (مقری کوی) و آینستفانوس (در تك و تاز بود . منظره های پرغلبه با جوش و خروش شهر عظیم استانبول لحظه باحفظه از نظر ما دور ، و بایك غبار دمه مانند تیره مستور میشد . قریب دو ساعت بمغرب مانده بود که از مظاره اطراف بجز بحر دیگر چیزی نمینمود . حضرت پدر برای وضو به قره فرو آمده بودند بنده بکقدری در دالان سطح و اوور نشسته و بعضی احبارهای ، صور بکه بر میزهای مطالعه گذاشته شده بود سیر کرده از نبودن دیگر مسافران درین دالان تعجب نمودم . دلنگ شده از دالان بر امدم و بر سطح و اوور بقدم زدن آغاز نهادم . سطحی که در مقابل این دالان واقع شده يك سطح میدان صاف و هموار كم ترك ماهی پشتیست که بجز روشن دان طولانی نیك بقدر

یکمتر از سطح بلندتر ، و از دو طرف با نخره های آینه دار ، تاجی پوشیده شده که چیزی بر آن موجود نبود . در پیش یکی از نخره های باز روشن دان نزدیک شده پایان نظر انداختم و هلند الاق ، آنتدقره های خودمان را دیدم ، مگر این سطح ؛ بام قره های درجه اول است .

در آخر این روشن دان که بام عمارت های ماهی پشت ، باند ، يك اوتاق دیگری که بمقابل دالان بزرگ افتاده است ، موجود بود ، دروازه این اوتاق باز و بر دروازه آن ، (اوتاق سیگریت کشی) نوشته شده بود . درون دالان با چوکیها و کوچها مفروش و لوازمات اسباب - سیگریت کشی در آن مهیا بود . درین اوتاق در راه ، يك سیگریتی کشیدم ، و از انجا بر اماه تماشا پرداختم ، در دو طرفه این اوتاق سیگریت کشی دو دو قره های کوچکی موجود بود که عبارت از اوتاق سر قر و ت و حده تگار آن قره ها بود .

تا به این حد و دقره های اولست که ارد در چه های دیگر درین طرفها کسی نیاید . اما از مردمان معتبریک در درجه دوم باشد . برای قامزدن ، بن - صلح آمده میباشند بعد از آن سطح قسم دوم و ایو . آغاز میکنند که درین قسم و ایو دو دکل بزرگ و ایو . و ماشیهای بزرگ حر اسقال ، و پل قومانده ، و روی با مچه دو انبار خانه بزرگ . و مطبخ سیزده تعلقه و . چهار قره های مخصوص آشپزخانه ، و ماکیت و غیره ، و موجود بود ، درین گوشه روشن دان بسیار بزرگ و بلند در مچه دار ماکیه یعنی انجن و ایو موجود بود . يك در مچه آسه دار آن بزر نظر کردم . بستولهای سه دکل بسیار بزرگ بحار بکمال انتظام بیک آهنگ ، طردی به اجرای کار تحریک و سوی و ایو . کوشش میورزید . زینته های آهنین مار پیچ و رهره های یکپاره آهن ، شبک آن ، و حقایق و ستره گئی آلات و ادوات ماکیه . ، جة اعلا بود . در عقب این روشن دان ماکیه يك اوتاق دیگری بود که در مچه و موشی سطح آشپزخانه و ایو بود .

از دو طرف این اوتاق يك يك زینة فرسخی که مشابه بزینة قره هاد واپور
 قوریلوف روسی بود پایان فروسی آید ، این زینة ها مگر بدان قره های
 درجه دوم قره می آمده . ازین گذشته تا به نوك یینئی واپور درجه سطح طامست
 که از دو طرفه بار واقعی دو طبقه صریض که عرض آدود و آدم بستره خود را
 بگستر اند محاط بود . مسافران درجه عام در همین رواقهای زیر و بالا مملو
 بودند ، و عجب يك عالی بود ، قیل و قال سخن گفتن ها و خنده های
 خوش طبعیها ، و غز خواتینهای السنه مختلفه ، و از بعضی رواقها سیکه پاره
 های شالکی و کلیم ، غیره اردیگر رواقها و خارج مستور شده بود آوازهای
 گریه های اطفال ، و صداهای آهسته زنان ، و از بعضی رواقها که عائله های
 روم و ارمنی در آن بودند بگرم دیگر صداهای میخواست که انسان خود را
 در پیش يك باد و مریکه یعنی يك باجه خانه مینداشت که آوازهای زیر و
 بم ، و تیز و پست آن قوه ساهمه زابه اهتزاز می آورد ، اوتاق قهوه چئی
 این درجه عام بصورت اجاره یکسی که میگردد یا مقاوله ناه مخصوصه يك
 سال و دو سال داده میشود ، و قیمت کلیسی اجاره دار آن از آن بر میدارده
 زیرا مردم این درجه عام ، قهوه و چای و دیگر هر گونه مشروبات مسکره
 و غیر مسکره را ازین قهوه خانه مینوشند ، یکچند قدم دورتر ازین قهوه
 خانه يك زینة دیگری باز میشود که ازین زینة بقمره های درجه سوم فرو
 آمده میشود ، منهم چون درین درجه کار داشتیم از زینة سیکه نسبت بزینة
 قره های اولی بلکه بزینة قره های دومیه نسبت قبول نمیکرد فرو آمدیم
 آخرین قدمه زینة دريك دهلیز کوچکی مسرا رساند که ازین دهلیز بدست
 چپ و راست یکیک دهلیز تنگ دیگری میرفت ، درین اثنا از طرف دهلیز
 دست چپ يك و از يك موان خوائی عربی بگوشم رسیده شناختم که از
 ابو محی الدین آغاست پکسر به آنسور وانه شدم ، دهلیز تنگ تخته پی که از

یکطرف بادروازه های قره ها و از یکطرف بادیوار محاط بود سرا در آخر
 دهلیز، در یک دهلیز دالانچه نمایی رسانید که از یک بنجره آینه کلفت مدور
 و باز از طرف بخر در آن هوا وضیعی آمده. این دهلیز بد دهلیزهای دو طرفه
 دیگر بوضع افقی واقع شده که از اینجا بد دهلیز طرف راست گذشته میشود
 در وسط یک پز تخته بی کلفتی موضوع است، و در دو طرف آن یکک
 دراز چوکی بی پشتی تخته بی گذاشته شده. دیگر هیچ مفروضات و زینانی
 ندارد. از دور دیدم که ابو محی الدین سر برهنه و جاکت دراز بدوش او رده،
 و آستین های پیراهنش را تا به آرنج بالا کرده، و پیش بشه سفید آسترئی
 خود را از کمر تا زانو آویخته، و بر دیگران آشفشان خود دو دیک را با
 کرده موال گویان و نغمه سرایان بکار خود مشغول است.

آمسته آهسته از عقبش آمده گفتم:

— آه یاعینی کمان کمان !! ...

ابو محی الدین بتلاش روی خود در آگردانیده و وضع احترام را گرفته
 و تمنا نموده گفت:

.. یاسیدی این شما بودید؟ عفو بفرمائید هیچ آمدن تا زمانه نظر نبه ...

گفتم -- چه حال داری؟ ازین جایست ممنون هستی، مانی؟

گفت -- امان افندی من! ممنونیت هم سخن است آنقدر بر راحت و
 آنقدر مکمل یک جایست که به بیان عم بر این نمی آید. بسیار لطفکار هستید.
 افندی من.

گفتم -- از وقتیکه بوپور آمده ایم یک بار بطرف مانیامدی به یک
 خبری گرفتی چرا؟

گفت -- افندی من! در قره هائیکه ذات عالی شما بان هستید بمن
 هیچ حاجت خدمت نیست. الحمد لله از سایه آسایش و انتظام واپورها

ہمہ خدمت تان خود بخود اجرا میشود ، خدمتیکہ در واپور بگردن منست ،
 ہانا خدمت بختن نانتست برای حضرت افندئی بزرگ ما ، چرا کہ ایشان
 بر سفرۃ الافرنگہ نان میخورند ۔

گفتم — خوب ، اینرا بگو کہ برای افندئی بزرگ ما چہ پختی ؟
 گفت — برسید افندی من ؛ امشب مہمانی کردہام دورنگ سلاطہ
 ساختہام یک سرخ را پر یان کردہ شکمش را بادل جگرش ویستہ و بادام
 و زنجیر کردہام درین دیگ دیگر با آب گوشت سرخ یک شور بانی پختہ ام ۔
 گفتم — آفرین آشچی باشی ۔ اگر حضرت افندئی بزرگ ما مرا
 قبول نکنند ہم من ازین طعمت خواہم خورد ۔

درین اثنا قروت این قرہ ہا ایشیلاق زدہ و یصدای الافرنگہ تغنی
 کردہ بہ این دہلیز آمد ۔ چون سرا دید بمری از ابو محی الدین پرسید کہ :
 « افندئی شہامین است ، فیق ؟ » او بجوابش (بلی) گفتہ ، و عبارت :

— قروت ما مستر (الکساندر) است ۔

من اورا تقدیم و معرفی نمود :

گفتم — بونسوار (۱) مستر الکساندار ا

گفت — بونسوار ہوسیلو لو بیگ ۔

گفتم — قرہ ہای شمار انہما مانند قرہ ہای خود خالی می بینم ۔

گفت — بلی نسبت بوقت آمدن ما بہ استانبول حالا کہ واپس عودت

میکنیم قرہ ہای ما خالیست ۔ تنہا دو قرہ ما از ہشت قرہ تیکہ داریم پر ،
 و باقی آن خالیست ۔

گفتم — درین دو قرہ شما چگونه اشخاص موجود است ؟

گفت — قرہ ہای ما چار نفریست ، و از قرار نظام واپور ما ہمینست

کہ تا یک قرہ بیچارہ فر پر نشودد کہ قرہ را بار نکنیم ۔ قرہ نمبر یک ما بیک

طائفة اسلام از مسلمانان استانبول که عبارت از يك زن پخته سال ، و يك زن جوان و يك دختر هشت نه ساله و يك پسر یازده دوازده ساله است .
و قره نمره دوم ماتنها بجانب این آشپزی باشی صاحب پر و معلوم میباشد ؛
اینرا گفته و فقهه های مشهوره خود را کرده بدست پر شانه ابو محی
الدین زدن گرفت .

ابو محی الدین - قروت افندی ؛ اگر دیگر مشتری میداشتی و يك
قره را بمن تنها پر میکردی آوقت میدانستم که این يك التفا نیست که بمن
کرده ، اما من از شما زیاد تر مشتریان تشکر میکنم که بوپورشما رغبت
نکرده اند . مانند شما يك قروتی که در يك واپور باشد البته که کسی رغبت
نخواهد کرده ؛ واه صورتش را به بین !!!

گفتم - ابو محی الدین ؛ آنچه ؛ چنان میندازم که همراه مستر الکسا
ندار بسیار وقتست که دوستی بسیار صمیمی قدیمی داری که اینقدر بیا
کانه سخن میگویی .

گفت - خدا نکند که من همراه هیچ بن يك مسخره دوست قدیم باشم .
الکسا بدر - بی افندی ؛ همراه محی الدین آقا از قدیم باهم ندیده ایم .
ولی چون اربس حلق و خوش مشرب يك آدمی بود بیکدو قدح که باهم
رد و بدل کردیم دوست صمیمی قدیمی شدیم ، همچنین نیست آقا ؛
اینرا گفته قروت پچی کار خود گرفت .

ابو محی الدین را خطاب نموده گفتم ؛

- شانه ابو محی الدین ؛ هنوز جای نشستنت را نایافته به قدح بازی آغاز
نهادی ؛ احتیاط کن اگر يك روز سر خوش دیدمت بار خواست سخت
خواهم کرد .

ابو محی الدین - به اینچند سالی که بخدمت تان کسب شرف کرده ام يك

روزی مرا سرخوش دیده اید؛ افندی من امین باشند که انشاء الله هیچوقت حرکتی که موجب رنجش خاطر افندی بزرگ و شما باشد از غلام تان سر نخواهد داد.

اما افندی معلوم عالی شهابست که در میان اینگونه قره ها تان پختن و دیگران های آتشفشان را سوختاندن اگر آتش محبت قروت نباشد ممکن نمیشود. لهذا چون دیدم که قروت یک شخص. مذاقی خوش طبع میوست است از آن رهگذر با او در آمیخته از خود او یک شیشه عسقی را چهار قیمتی که در خارج شه دخریده با هم باده نوشی کردم و همه اش را بخود او خور اتیده کیفش را راست کردم.

گفتم — خوب! این همسایه دست راستت را دیده یانی آیا چگونه مردن اند؟

گفت — خوب ندیده ام ولی اولی که بوپور آمدم هر دو زن و هر دو طفل در همان گوشه سر این دالان بر دراز چوکی در پیش میزنشسته بودند و چنان معلوم میشد که یک حزن و الم شدیدی دارند. زیرا تا بوقتیکه واپور بحرکت می افتاد، متصل فوق فوق گریه میکردند. ولی بعد از آن که واپور بحرکت آمد بمیدانم سر چرخ شدند یا چه شد بر خواسته و جوی خوردن بمقره خود درآمدند و تا بحال هیچ اثرشان معلوم نشد.

گفتم — من حالا میروم. بوقت مغرب یکبار به آن طرفهاییا تا از حضرت پدر استمزاج نموده برای آوردن تان معلومات بگیری.

اینرا گفته از قره بر آمدم و بطرف دایره درجه اول روانه شدم.

چون در پیش اوتاق سیگریت کشی رسیدم دیدم که حضرت پدر بایک شخص ریش ماش و برنج جبه و طیلسان پوشی که از عمامه و قیافتش بیکسطر شناخته میشد که از سر دمان مکه مکره باشد در اوتاق با هم نشست.

و بزبان عربی با هم صحبت داشتند . من هم درآمده سلام دادم .

فرمودند — کجا بودی فرزند ؟

گفتم — تاه آخر واپور رفته ابو محیی الدین را یافتم !

فرمودند — این ذات مبارک یکی از تعلقات شریفه مکه مکرمه میباشد ،

واسم شریف شان (رین العابدین الشیبی) میباشد از استه سیول بمکه مکرمه

میروند .

بجناب شریف سلام متواضعانه کرده گفتم :

— تشریف کردم اقدام !

حضرت پدر جناب شریف را مخاطب نموده گفت :

— فرزندم محمود را بشما معرفی میکنم .

شریف — ماشاءالله ! خدا او را بسایه والدش محفوظ بدارد .

حضرت پدر — دعای شما موجب برکت است ، و همیشه حسن توجه

شمارا در حق او منی میکنم .

شریف — خدا از و راضی باشد . من خود را خیلی بختیار می شمارم

که بحضرت سردار و مخدوم شان تشریف نموده ام .

مگر این ذات یکی از عمزاده های شریف مکه میباشد که برای عرض

خلوص بدربار باد شاهی آمده و به نشان درجه سوم مجیدی و دیگر احسا

نات شاهانه نایل شده پس بمکه مکرمه می رود ، و در قره های دوم اقامت

دارد . چون برای قدم ردن به اینظر فها آمده باحضرت پدر درین او

فاق سیگریت کشی با هم ولاتی شده است .

حضرت پدر — فرزند ابو محیی الدین درینوقت یک چایی بانوشانیده

نخواهد توانست .

گفتم — چرا نمیتواند ، امر میفرمایند .

ایتر اگفته بسوی قرہ های سوم روانہ شدم . ابو محی الدین رابر
دھنہ زینہ یاقم ، بساختن و آوردن چای اورا تنیہ نموده و بسرعت تا کیند
کرده واپس آدم .

درینوقت این جهت واپورہ ازان عالم تنہایی برآمده بیک جنبش
وجوشی درآمده بود . دردالان بزرگ یک مادام و موسوی جوان ،
و یک مادام و موسوی ، یا بہ سال نشستہ بودند و در بام دالان یک دو
یایاس یعنی راہبان قدم میزدند بر سطح بام قرہ های ما چار نفر مادامہای
سیارخوش لباس بکرنگ قماش جوان و تارہ دو دو نفر قولہای ہمدیگر
را گزینہ رفتارہای خوش خرام خود قدم میزدند یکدو نفر امدی دیگر
کہ از کلاہ های روسی درازشان و لہجہ و صورت شان ، صری بودند نشان
پدیدار بود نیز قدم میزدند . در اوتاقی سیگارہ کشی نیز حضرت پدر و
شریف زادہ مکی نشستہ بودند .

درین آنا ابو محی الدین چای آورده بود . پنوس چای ، ابریک
مبزی نہادہ بہ تقسیم چای شروع نمود .

مجاورہ حضرت پدر و جناب شریف در باب سفر حجار و ہر فائق
شان تا بنگہ مکرہ و غیرہ بود .
جناب شریف ، میگفت :

— ابن واپور یکسر بہ اسکندریہ میرود . ماوشما انشاء اللہ ازین واپور
برآمده یکسر بیک واپور نسیہ وی کہ در ہا ترور بسوی (پور تسعید)
حرکت میکنند می نمینیم و از انجا با واپور دیگر یاریل سر راست بسویس میرویم .
حضرت پدر — اما این راہ دراز میشود ، ہر گاہ از اسکندریہ سر
راست باراہ آہن بقاہرہ و از انجا بسویس برویم ہم کوتاہ تر و ہم بی
تکلیفتر است .

شریف -- البته فرموده شما درستست ، ولی من چون بالطبع يك نفرت و بغضی بمصر و مصریان میپرورانم از و از رفیق مصر کناره جوینی ز اولی میبخارم .

حضرت پدر -- آیا سبب این نفرت جناب شریف از چه رهگذر است ؟
 شریف -- سببهای بسیاری دارد که یکی از آنها بیخبرنی و بی ناموسی آنهاست که مانند وطن يك مادر مشفق خودشان را در آغوش سرداجنبی دادند و جمیع تامل شروع آنرا بچشم می بینند و دم میزنند .

این کلمات جناب شریف بیک صدای حدی مانند بی رعنه بلند و شدید عضو بانه متعصانه میگفت که آهای دهن شان هم در پریدن کوتاهی نمینموده .
 حضرت پدر -- این سخن جناب شریف الحق که بسیار سردانه و ناهوش کارانه و دیندارانه يك کلاه بست . ولی اگر مساعده فرمائید در بنیاب يك چیزی بگویم :

شریف -- استغفرالله بفرمائید . مستفید میشوم .

پدر -- مصر و مصریان را هیچ قباحتی نیست ، اصل ماده فساد این معامله بلای سفاهت و منلای عیش و عشرت شان حدیوهای مستبد جاهل نفس پرست آنست .

شریف -- بسیار درست میفرمائید . البته اگر آن حدیوها بسفاهت مشغول نمیشدند و برای استمال خود که شش میورزیدند ایستادگاریت و به این وسعت یک ملک آزاد اسیر چنگال اجنبی نمیکردند .

پدر -- آه این بلای سفاهت و استیلا در وقتیکه در پادشاهان اسلام شیوع یافته روز بروز قوت و شوکت و جلال اسلامیت اسکنه موت عارضی گردیده .

درین آنجا چای به تمام سینه وقت نهاره در پهم زید یکشده بود .

حضرت جناب شریف را امام کرده نماز مغرب را بجماعت ادا کردیم .
 جناب شریف وداع نموده بطرف قره های خود رفت . بعد از یک کتری
 دفته همه چرانهای الکتریک خارجی و داخلی واپور بیک حرکت
 روشن گردید . سطح ودالان و اوتاف سیگریت کشی و قره های بیکبار
 در هر طرف مانند روروش شد . درین اثنا رنگ نان پخته شده
 بپاسها از بام دالان ، مادام با و وسایو ها از دالان بزرگ سطح بطرف زینه
 قره های درجه اول فرو آمدند که ازین معلوم شد که مسافران درجه
 اول مابعد از معابر از همین شش نفر هستند . دو چوره مادامهای نازنین
 اداسوی قره های درجه دوم روانه شدند که دو افندی کلاه دراز مصری
 نیز از عقب شان حرکت نمودند که به اینصورت تا یکدرجه مسافران درجه
 دوم نیز شناخته شدند .

حضرت پدر فرمود :

— آیما نان خود را کجا خواهم خورد ؟

گفتم — امر از حضرت پدر است اگر امر میسر مایند که بر سطح یاب
 بام یاد برنده قروت را بساختن سفره امر کنم هم میشود . و اگر در
 دالان پایان قره های میزهای مخصوص نان خوری وسط دالان که برای
 هر دو آدم یک میز میرسد نان بخورند هم میشود .
 فرمودند — امشب را بر همان میزهای حاضره شده پایان میخوریم باز
 به بینم تا چه میشود .

گفتم — ابو محی الدین را به آوردن طعام امر بدهم ؟

فرمودند — بلی .

لہذا حضرت پدر بسوی قره ها و بنده برای مہمایدن ابو محی الدین
 بسوی قره های سوم روانه شدم . ابو محی الدین را گفتم که مرغ را

در محفل کشتنی کلیتی سر پوش داری که نو از اسبابول گرفته ایم بگشده
و در کاسه چینی سر پوش دار شور باران کشیده با سلاطه ها پیارده .

و وقتیکه در دالان آمدیم حضرت پدر تنها در پیش میزیک روی پوش بسیار
بیک وصافی بر آن انداخته و طبقها و کاردها و بجهها و قاشقهای مجلای ؛ آن
گذاشته شده بود نشسته بودند ، و قمر و ت کاسه شور بای طعام و ایور را
در پیش پدر گرفته و بزبان و لهجه عربی مصری چیزی بحضرت پدر بگویند .
من چون رسیدم محاوره را بر نیجا آورده دیدم که حضرت پدر میفرمودند :
- در خوبی شور بای شما هیچ شبیه ندارم ، ولی من و هیز دارم .

و بجز طعامیکه ما کتر طبیعتم گفته باشد اگر غذا خورده نمیده اتم .

منهم همین الحاده حضرت پدر را بقمر و ت فیهابیده گفتم :

- شور بار برای من بیار . طعام افندی بزوک را حالا می آرند .

بهر بانی کرده یکی از کلاسونهار ابگویند که آرا گرفته از بلا پیارده .

کلاسون رفت و بعد از کمی بتقوس را از دست ابو محی الدین گرفته
بیاورد . و بنا بر اشارت من اول کاسه شور بار در پیش روی پدر گذاشتند .
خود من از طعام و ایور بخوردن مجبور بودم . بعد از شور یا مسخ کرده را
بحضور پدر گذاشتند . برای من (روستو) نام یک طعامی آورده بودند .
بقمر و ت آوردن یک بشقاب خالی را امر نمودم . و با کارد و بجه یک وان
مسخ را از پیش روی حضرت پدر بریده و یک چیزی از پر کرده گئی آن نیز
گرفته عفو تقصیر گستا حتی خود را طلبیدم . فرمودند :

- مفسد این است که تمصب بخیر شود و گویند چیزی نیست ا

از تکلم موسیو و مادام جوان که بر میز دست چپ مانسته بودند
عزائسوی بودن شان معلوم میشد . و از لهجه و تکلم موسیو و مادامیکه
بطرف راست مانسته بودند انگلیز بودن شان معلوم میشد .

طعام بہ انجام رسید حضرت بدر وقت تر از دیگران برخاسته بقمره خود در آمدند • مہم بر سطح بر آمدیم • ویر نام دالان بزرگ بر آمدہ بنظارہ بحر و شمشعہ باشی انجم • تلالای سیای صاف دران ، و نور ریزی چراغهای الکریک واپور • شغول شدہ بقدم زدن آغاز ہادام • درین اثنا ہادام و موسیوی حیوان ہر انسوی نیر بالا بر آمدند • بنابر آداب تربیہ و تراکت • مدیہ متواضعانہ یک سلامی ہادام ، و صمیمیہ بہ یک التفاتی بموسیوی کردہ و ایشان بہ مقابله بالمثل را اجرا و ہر کدام مادر عالم خود بقدم زدن آغاز ہادیم • یکچند بار کہ آریکسر تا دیگر سر نام رفت و آمد نمودم برای کشیدن یک سیگریت بہ اوتان سیگریت کشی آدم • دو افسدیان مصری کہ پیش ازین مذکور گردیدہ نیر در اینجا بودند • منہم « لیلکم سعید » گفته و آنہا نیر مقابلہ کردہ بر یکی از قولنوقھا نشستم • و سیگریت دائم را از جیب بر آورده و یکدانہ سیگریتی گرفته بکشیدن آغاز ہادیم •

یکی از دو افسدئی مدکور بہن رو آورده گفت :

— العفو یا سیدی! اگر گستاخی نباشد آہا رسیدہ میتوانم کہ ذات عالی

شہا با این واپور تا بکجا بت رفتن را دارید ؟

گفتم — استغفر اللہ! گستاخی چہ معنا؟ بالعکس از سوال و مکالمہ کردن

تان ممنون شدم • بندہ بمعیت حضرت سردار افغانستان با این واپور تا بہ

اسکندریہ رفتن میخواستیم • آیادات عالی شہا ؟

گفت — داعیان شہا نیز کدا •

گفتم — آیا از اہالی اسکندریہ میباشید ؟

گفت — خود من از مردم مصرم ، و جناب افسدی از اہالی اسکندریہ

میباشند •

گفتم — تشرف کردم •

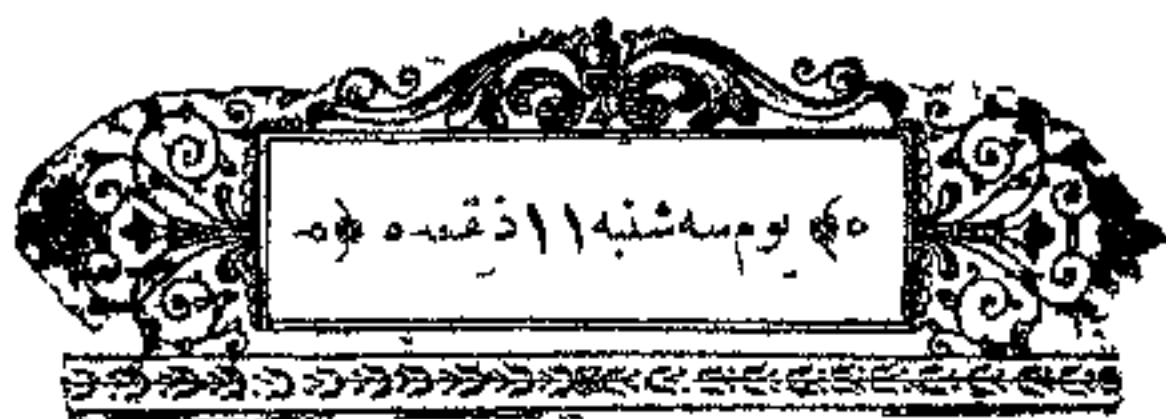
گفتند — استغفر الله شرف پادشاهت است . آیا حضرت شما از اهالی
 شام نباشند ؟ زیرا لهجه هر بی تان هر بی مردمان سوریه مشابهت دارد .
 گفتم — خوب تخمین فرمودید . بلی از سردمان دمشق و خدمت تر
 جاتی حضرت سردار افغانستان که بطریق مهمانی در شام اقامت دارند
 مستخدم میباشم .

گفتند — و یا حیدرمان دمشق و اهل دمشق . آیا از اسم حضرت بیگ
 رسیده میتوانیم ؟

گفتم — اسم داعشی نان (محمود) آیا اسم شما یان ؟

گفت — نام من (ابراهیم سهلون) و نام جناب افندی (زیور بیگ)
 است که در دایره چارم بلدیة در قلم (فانتازیة) مأور میباشند .
 گفتم — بسیار تشکر میکنم و از ملاقات و مصحبتی شما ممنون گشتم .
 انشاء الله تا به اسکندریه از صحبت شما مستفید میشویم . حال اینده را سرخص
 فرمائید زیرا چیزی نوشته دارم در دالان رفته مینویسم .

پس از آن « مساء کم بالخیر » گفته بدالان بزرگ پرزینت خوش مفروش
 بسیار روشن سطح و ایور آمده و در یک گوشه در پیش یک میزی نشسته
 وقوعات امروزی را سراپا بیکم و کاستت کتابچه دواترا عالم نمودم . ساعت
 یک بجه رسیده بود . سرم را هم یک حوراتی پیدا شده بود . از دالان
 برآمدم ، یک قدری بر کتاره لب برنده و ایور تکیه زده و هوای صاف بحر
 را در جگرو ششم فرو برده بقمره مرو آمده . عالم در یک سکوت و سکونت
 عمیقی بود . آهسته در واره قره را از کرده و بکمال احتیاط البسه امرا کشیده
 بر بستر بسیار گرم و نرم خوابگاه خود دراز کشیده بخواب بسیار سنگینی
 فرو رفتم .



هشت سحبه و زبود که از خواب برخواستم + پیراهن و بنونم را پوشیده
 و در پیش طشت و ابریق چینی با صابون سر و دستها و روی و گردنم را خوب
 یک شست و تویی کرده و البسه ام را پوشیده بدهلزدالان مانند خود برآمدم +
 دردالان بجز یک مادام فرانسیوی که تنهادر پیش میز بجم نشسته و بنوشتن
 یک چیری مشغول بود دگر هیچ کس نبود + منهم در پیش میزدوم نشسته
 و کتابچه خود را کشیده تاریخ و روز عنوان را نوشتم و از زیر چشم جمال
 لطافت مثال مادام فرانسیوی را نیز از حاده تدقیق تفکر میگذرانیدم + مادام
 آتقدر متوغل نوشته خود بود که از بودن من دران دالان هم خبر نداشت +
 این مادام بسن بیست و یک ساله تخمین میشد + نه لاضری بود
 که از هر طرف استخوانهایش پدیدار باشد و نه چنان چاغ و پر گوشتی که
 محسنات بدن لطیفش را پنهان نماید + قامتش به بلندی مایل بود چهره اش
 مدور ، و رنگش سفید کم سرخی تر بود + موهایش سیاه ، و مژگانهای
 چشمهای به ابرو نزدیک شعله فشانش نیز سیاه بود + دهنش قدری بفرانخی
 مایل ، و لب بالایش قدری کلفت تر بود +
 گردنش بلند و خیلی صاف و خوش گوشت میبود که حد به خنجره اش
 برآمده تر بود +

برآمده گشتی پستانها و فرورفته گشتی کمرش خیلی دلربایی داشت در بیان
 اشکال این مادام بالطافت فرانسیوی ترا دهمینقدر ثبت کتابچه نموده بقارین

گرام معر فی اورانمودہ توالمسم ا
 کتابچہ رادر جیب انداختہ بر سطح برآمدم . حضرت پندر درالآن
 سیکریت کشی با شریف مکی تشریف داشتند . یکسر بحضورشان رفته
 سلام کردم ، و بجناب شریف (صباح الخیر) گفتم :
 فرمودند — حالا از خواب برخواستی قرزند ؟
 گفتم — بلی پدر ، شب یکقدری ناوقت خوابیدہ بودم از انسیب .
 آیا حضرت بدرچای نوشیدہ باشند .
 فرمودند — بلی ، ابو محی الدین بطلوع آفتاب چای سرا آوردہ
 نوشیدم . اگر توچای نخورده باشی برو بخور .
 سلام کردہ از اوتاف برآمدم . قروت را دیدم کہ می آید .
 گفتم — آیا چای و ناشتایی داری کہ بخوریم ؟
 گفت — حاضر است . منہم شما را جستجو می کردم .
 پس در دہلیز قرہ ہا آمدم و چای و ناشتای مکہاں و ایورہ اخوردم .
 در اثنای ناشتا با قروت نیز بنای اختلاط را نهادم . این قروت ما بسیار
 متواضع و خوشخانی یک آدمیست کہ در ہر دو سخن بہہ حال یک خندہ
 میکند ! اول محاورہ ، ازینجا آغاز کردہ گفتم :
 — آیا کپتان بزرگ واپوردرین قرہ ہی درجہ اول افتادند ؟
 زیرا نہ در وقت طعام ونہ در دیگر وقت اورادہ بنظر ما ندیدہ ایم .
 گفت — موسیو کپتان در حد پل قوماندہ در بالا و پایین جادارد ، و
 در سالون مخصوص خودشان طعام میخورند و درینجا مسافران کمال آزا
 دی خود شازاراما لکنند .
 گفتم — در قرہ ہای تان بسیار مشتری موجود نیست .
 گفت — بلی کمتر است . چہ باید کرد کار دنیا همچنین است در وقت

آمدن تنها از امریکای بکرجن کامل مادام و موسیو داشتیم اما چه مالها ؟
چه مالها !!! ...

قروت اینرا گفته و بوکهای پنجه خود را انچه کرده و بلبهای خود
بصورت بوسه گیری نزدیک کرده (قاج قاج قاج) خندیدن گرفت .
ازین وضعیت لا ابالیانه قروت تعجب کرده و از وضع و هیئت مسخره
او سرا نیز خنده آمده گفت :

-- معلوم است که جناب قروت بحال شناسی مهارت دارند ، آبا این
یکدگر جن مالهای امریکایی به استانبول آمدند ؟

قروت - بلی ، اینها از مردمان تو انگر احمق بودند که از بسیاری
پیسه نمیدانستند که بچه صورت صرف کنند . گویا سیاحت میکنند . مردان
شان چار نفر آدمهای پنجه سالی که جوانترین شان چهل و پنجاه
تخمین میشد بود زنان همه جوان و تار و کورپه مالها بودند که هر مرد
دو دو سه سه از آنها را ترس - یعنی خادمه همخواه - گرفته با خود
سیگردا مند ، از راه آسای جبل طارق گذشته یکسر به اسکندریه آمده
بودند و از آنجا به این واپور ما سوار شده به استانبول آمده اند ، و از آنجا
خیال آنرا داشتند که از راه روسیه با شمند و فرمانچوری تابه (ژاپان)
بروند ، و از آنجا بحر محیط کبیر را قطع کرده پس به امریکا رفته سیاحت
دور عالم خود را تمام کنند .

گفتم - خوب درینوقت مسافران نان بجز همین دو مادام و دو موسیو
سیو و دو پایاس دیگر کسی نیست ؟

گفت - عفو فرمائید ذات عالی خود نان و اعدائی بزرگ را فرا
روش کردید ؟

این سخن را باز بیکوضع مسخره خنده آوری گفت که بی اختیار

خندیدم .

جای و ناستناهم به اتمام رسیده بود . ازدالان برآمده یکسوی قره
درجه سوم رفتم . ابو محی الدین را دیدم که در پیش دکان قهوه بی
سیگریٹ میخورد .

گفتم — تدارک نان چاشت حضرت پدر را کرده نیکه در اینجا خرامان
میگردی ابو محی الدین آغا ؟

گفت — حضرت افندی بزرگ فرمودند که من چاشت نان نمیخورم در
وقت پیشین باجای چیزی بسکوت و غرابیه برای شان بیارم از انسبب
چیزی نه پخت ام .

ازین يك خاطر جمعه شده برای دیدن قره های درجه دوم و آرزوی
ملاقات ابراهیم سهلون افندی . و زیور بیگ از زین قره های دوم
فرو آمدم . از يك دهلیز یک بر اطراف سقه يك انبار خانه دور میخورد
گذشته بيگ دالانیکه بسیار مشابته بدالان قره های درجه اول و زیور (قور
نیلوف) روسی که در آن آمده بودیم . پرسانید آمدم . در وسط دالان يك
میز باصفایی بود که در یکطرف آن همان چای نر مادامها که در وزیر اثنای قدم
زدن آنها را دیده بودم و دو افندیان مصری نشسته بودند ، و از وضع شان
چنان معلوم میشد که در باب يك مسئله با هم مذاکره میکردند .
افندیان مذکور چون سر آمدند بر خاسته (اهلاً و سهلاً) گفته
استقبال کردند .

گفتم — عفو نفرمائید ! بلکه مانع مذاکره تان میشوم .

گفتند — استغفر الله ! بالعکس هم ما و هم ماد موازل هار ائمنون . بیازید .

بنام موازلها جدا جدا سرایره زانته کرده و منم پیریک از آنها جدا

جدا وضع سلام احترامانه را اجرا کرده در پهلوی افندیان مذکور بمقا